

۶. سرانجام میسیونری در ایران

وضع تبلیغات مذهبی ایران در آغاز ۱۸۳۶

آینده میسیون ایران از زمان پایان کار تبلیغ در شوشی در معرض خطر قرار گرفته بود. مبلغان از برخی از عواقب منفی قانون ممنوعیت تزاری برای موقعیت خود در تبریز می‌هراسیدند، زیرا کار آنها دیگر مشروعیت خود را از دست داده بود، اما فکر نمی‌کردند که اوضاع این شهر ایرانی به خطر بیفتد، زیرا سفیر انگلیس از آن حمایت می‌کرد.^(۱) از این رو "هاس" و "هورنله" مهاجرت دو همکار دیگر به تبریز را مورد تأیید قرار دادند و "هاس" طرحهای جدیدی را در این زمینه مطالعه کرد. "گراف سیمونیچ"، سفیر روسیه که به تهران منتقل شده بود، با خواهش برای افتتاح مدرسهٔ زبان در این شهر به "هاس" نزدیک شد. "هاس" قصد داشت، خود را در اختیار او قرار دهد و منتظر بود تا مبلغ دیگری، مثلاً "فاندر" که پیش از این نیز برای میسیون ایران پیش‌بینی شده بود، مسئولیت او را در تبریز به‌عهده گیرد.^(۲) اما این طرح بزودی با شکست مواجه شد.

کمیتهٔ بازل در مورد آنچه که قرار بود بار دیگر در مشرق زمین رخ دهد، تردید داشت، زیرا در زمستان ۳۶-۱۸۳۵ فکر می‌کرد، حکم ممنوعیت تزار ممکن است، بار دیگر لغو گردد، بعلاوه برخلاف میسیون ایران از نظر "بلومهارت" این مطلب بدیهی بود که مشکلات روسیه سرنوشت مقر را تحت تأثیر قرار خواهند داد، زیرا همانطور که در "دستورالعمل عمومی" برای مؤسسه‌های جدید مشرق زمین مطرح شده بود، این شعبه را یک مقر فرعی می‌دانست.^(۴) با گذشت چند ماه در بین مبلغان ناآرامی خاصی حاکم شد. از جمله "هورنله" که کار تدارکات میسیون کردها را به اتمام رسانده بود، مدت‌ها در انتظار اخذ تصمیم از بازل به سر می‌برد. او باتوجه به عدم دریافت نامه‌ای از بازرسی احساس می‌کرد که کمیته به آیندهٔ کل کار بی‌اعتماد است. "هاس" طی نامه‌ای اظهار داشت که در صورت انصراف میسیون بازل از ادامهٔ کار مدرسهٔ تبریز، به خدمت "میسیون آمریکایی" درخواست خواهد آمد. در پیش نویس کمیته آمده است: "به دلیل

لحن تحکم‌آمیز و چند کنایهٔ بی‌ادبانه باید او را توبیخ کرد."^(۵) "هاس" به دلیل عدم اطمینان از موضع کمیته، طرحهای جدیدی را برای آینده مورد بررسی قرارداد و کمیته این اقدام را نافرمانی تلقی کرد.

در این مورد همچنین باید به تنشهایی میان کمیته و میسیونرها به دلیل مسألهٔ ازدواج که در بالا نیز مطرح شده است، اشاره کرد. "ولترز" به دلیل عدم اطمینان کلی از آیندهٔ میسیونری در مشرق زمین ناگزیر بود، مدت درازی را برای کسب پاسخ از بازل در انتظار بماند. این خواست کمیته مبنی بر تعویق ازدواج تا زمان "تثبیت هر چه بیشتر" میسیون ایران به نظر او پوچ و مهمل می‌آمد. او این درخواست را چنین تفسیر کرد که: "تنها به این خاطر باید منتظر بمانیم که طبق باور انسانی، موظف به رعایت تجرد اجباری در قانون ارتدکس هستیم."^(۶)

شک کمیته در مورد آیندهٔ میسیون ایران تنها در مضیقه و گرفتاری میسیون ففقاز خلاصه نمی‌شد. اندیشهٔ توقف به اصطلاح "تبلیغ غیر مستقیم" که در اصل از همان ابتدا نیز هرگز از مرحلهٔ آزمایش بیرون نیامده بود، به نفع یک فعالیت مستقیم و توأم با موفقیت قوت می‌گرفت.^(۷) مبلغان پیش از آن که بازل تصمیمی اتخاذ کند، این تحول عقاید را احساس کرده و در عین حال امیدوار بودند که این مطلب در بدو امر صرفاً به معنای محدودیت منابع باشد و مفهوم توقف کار را در برنگیرد.^(۸)

طرح مبلغان تبریز در مورد ساخت مدرسه

مبلغان تبریز طی نامه مشترکی به تاریخ ۲۴ مه ۱۸۳۶ یک طرح عمومی را به منظور ادامهٔ کار میسیون ایران ارائه کردند. آنها با این کار سبب شدند که میسیون دست به موضعگیری بزند، زیرا "بلومهارت" طی نامه‌ای در ژانویه ۱۸۳۶ احتمال خاتمهٔ کار میسیون ایران را تذکر داده بود...^(۹) آنها امیدوار بودند، با تصویب یک طرح روشن در بازل این عدم اطمینان را از بین ببرند و قادر به انجام یک کار قطعی گردند.

در این طرح دو شاخهٔ مختلف در نظر گرفته شده بود. میسیونرها نقشه کشیده بودند، کار

میسون ارامنه را که تا آن زمان فقط به طور موردی و برحسب موقعیت انجام می‌شد، خود به دست بگیرند. آنها از یک جوان ارمنی به نام "دیوید مسرُب"^۱ که در هندوستان دوره آموزشی مسیحیت را سپری کرده و از طرف "انجمن ترویج معارف مسیح" در انگلستان مورد حمایت قرار گرفته بود، اخباری را در مورد جلفا، محله ارمنی نشین اصفهان، شنیدند. "مسرُب" تألیفات مختلفی را به زبان ارمنی ترجمه کرده بود که می‌توان از جمله آنها به اثری از "گرتیوس"^۲ اشاره کرد. بازلیها این فرد ارمنی را جلودارِ انجمن پروتستانی جلفا دانستند و از این رو می‌خواستند به آنجا سفر کنند. آنها قصد "انجمن ترویج معارف مسیحیت"^۳ را مبنی بر قطع حمایت از "مسرُب" دال بر عدم شناخت این انجمن انگلیسی می‌دانستند. به عقیده بازلیها باید به روابط خاص "مسرُب" اندیشید و نباید او را با معیارهای بیگانه ارزیابی کرد. آنها نمی‌خواستند حکم شتاب آمیزی صادر کنند و از جمله در مورد سازش "مسرُب" با کلیسای ارامنه، البته اگر به این ترتیب امکانی برای آغاز کار میسیونری در جلفا به وجود می‌آمد، آنها حاضر بودند، در مورد وی انعطاف‌پذیری بسیار از خود نشان دهند. "هورنله" و "اشنایدر" برای انجام این سفر تجسسی انتخاب شدند. مبلغان بازل با این پیشنهاد در نظر داشتند، راه "میسون آمریکایی" را که مروج ایجاد کلیساهای پروتستانی جداگانه در سراسر مشرق زمین بود، طی کنند. از زمان پایان کار میسیون بازلی ارامنه در امپراتوری روسیه، برای مبلغان روشن شده بود که اگر قرار باشد به طریقی اعمال نفوذ شود، هیچ راهی غیر از طی مسیری در خارج از کلیساهای مشرق زمین وجود ندارد. به این دلیل میسیونرها قصد داشتند، از جوان ارمنی در جلفا حمایت کنند.

بخش دوم طرح تبریز ادامه میسیونری مسلمانان در ایران بود. مبلغان با توجه به تجربه‌های خود تا آن زمان "تبلیغ مستقیم" را غیر ممکن می‌دانستند و از این رو برای تکمیل مکتب "هاس" تبلیغ می‌کردند. به پیشنهاد آنها بایستی یک مرکز تربیت معلم ساخته می‌شد تا در آنجا ۱۲ جوان ایرانی مدت چهار تا پنج سال به هزینه انجمن بازل تحت آموزش قرار گیرند. پس

1. David Mezrob

2. Gretijus

3. De Veritate religionis Christianae

از پایان دوره آموزشی این معلمان ایرانی موظف می‌شدند، در قبال دریافت حق الزحمه، برای مدت شش سال در خدمت بازل به تدریس بپردازند. میسیونرها تصور می‌کردند که به این ترتیب می‌توانند به مرور زمان شبکه‌ای از معلمان مسیحی در ایران ایجاد کنند. همچنین پیش‌بینی شده بود، افرادی که متقاضی تدریس و از جمله تدریس زبان انگلیسی هستند، تحت آموزش قرار گیرند، تا نزد بقیه ایرانیها که برای زبان خارجی ارزش بسیار قایل بودند، برای خود کسب اعتبار کنند. "هاس" فکر می‌کرد که لازمست، آنها را بدون قید و شرط برای فراگیری دانش تشویق کرد، زیرا تا آن زمان دانش آموزان او فقط چند ماه در راه کسب علم و دانش دوام می‌آوردند. او مطمئن بود که روح کنجکاوی و جستجوی حقیقت جزو ویژگیهای ایرانیان نیست و از همین رو ایجاد یک تحریک خارجی را ضروری می‌دانست. به این دلیل مبلغان برای ساخت مدرسه مورد نظر، همچنین خواستار حمایت شاه گردیدند. اندیشه میسیونری در تبریز بدون بررسی و بی‌جهت به دست نیامده بود، زیرا خود "بلومهارت" نیز در ۱۸۳۵ اظهار داشته بود که می‌خواهد جوانان ارمنی را به عنوان "کمک مبلغ" در یک مدرسه شبانه‌روزی آموزش دهد؛ وی در آغاز کار میسیون قفقاز برای تشکیل یک "انجمن تاتار-ایرانی" تبلیغ می‌کرد.^(۱۰) به این ترتیب مبلغان فکر می‌کردند که طرح آنها با اندیشه‌های بازرس مطابقت دارد و برای پذیرش برخی "دانش آموزان" ایرانی اقدام کردند. یکی از مواضع در محاسبات سال ۱۸۳۶ همین اقدام بود. از ماه مه تا نوامبر، مبلغان بازل هزینه زندگی و آموزش سه جوان ایرانی را به عهده گرفتند.^(۱۱)

مبلغان در نظر داشتند، مجموعه‌ای از مواد درسی پرمحتوی و غنی را ارائه کنند. از جمله دروس تاریخ عمومی جهان، ستاره‌شناسی، فیزیک، فلسفه طبیعی و منطق شامل برنامه بود. "اشنایدر" برای ترجمه یک کتاب جغرافی به زبان فارسی اقدام کرد. این کتاب قرار بود، به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار گیرد. میسیونرها می‌نویند: "بدیهی است که برادر اشنایدر برای تألیف چنین کتابهایی همواره در چارچوب اصول راهبردی خود عمل می‌کند، طوری که در راستای روح مسیحیت ... بنویسد و اسلامگرایی را تا حد امکان از میان بردارد"^(۱۲). ایرانیهای تحصیل کرده نیز می‌توانستند چنین کتابهایی را مطالعه کنند، از این رو مبلغان امیدوار بودند، به

این ترتیب بتوانند در ایران نفوذ کنند؛ آنها نتایج مورد انتظار خود را از نگارش کتاب با آزادی ادبیات در دوران بازسازی اروپا مقایسه می‌کردند. اما اشکال طرح این بود که با توجه به ضرورت وجود همکاران دیگری در کار ترجمه، منابع مالی بیشتری لازم بود.

برنامهٔ مدرسه براساس راهبرد میسیونری "فاندر" طراحی شده بود. مقصود از این برنامه نیز ارشاد ایرانیها "از طریق آگاهی بخشی و روشنگری و آموزش ساختار احساس و روح انسانی" برای "درک مفهوم حقیقت و زیبایی معنوی" بود. میسیونرها می‌خواستند با آموزش موازین اخلاقی به مسلمانان، آنها را با یک دید انتقادی در برابر مذهب خود قرار دهند تا جامعه اسلامی ایران را به سوی آزادی مذهبی موردنظر خود پیش ببرند. قابل توجه است که مبلغان تبریز بویژه "کریستف فریدریش هاس" که نسبت به آیندهٔ تبلیغ مسلمانان ایران با بدبینی اظهار نظر کرده بود، عملی بودن تبلیغ مسیحیت را حتی به صورت "ایجاد آمادگی" باور داشتند. در این بین "پروکینز"، میسیونر آمریکایی نیز از این نظر پشتیبانی می‌کرد. (۱۳)

آنچه که مبلغان برای قضاوت به بازل ارائه دادند، چیزی جز یک طرح برای احداث مدرسه نبود که البته در ضمن آن نیز از ارشاد ایرانیان در دراز مدت صرف‌نظر می‌شد، زیرا مدرسه با وجود همهٔ مقاصد خود مبنی بر حضور مکتب مسیحیت در میان منابع آموزشی، در نهایت فقط در خدمت آموزش برخی از جوانان ایرانی قرار گرفته بود که در صورت عدم ادامهٔ کار به شکل موردنظر، چنین موقعیت استثنایی و قابل توجهی به کلی از دست می‌رفت. براساس "دستورالعمل عمومی" وظیفهٔ مبلغان این بود که ضمن مشخص کردن کلیه امکانات میسیون، به‌طور کامل از آنها بهره‌برداری کنند. سمت و سوی این کار قرار بود، براساس "تجربه‌های کسب شده" یا "خداوند و تجربه" (۱۴) مشخص شود. مبلغان آمادهٔ استفاده از فضای محدودی بودند که فرهنگ اسلامی در مشرق زمین به آنها اجازهٔ عمل می‌داد و در حین این اقدام از بسیاری از نکات در طرح اولیه خود، حداقل برای آینده نزدیک صرف‌نظر می‌کردند. آنها حتی در انجام وظیفهٔ خود نیز از قدیمترین مقصود، یعنی ترویج مکتب مسیحیت فاصله گرفتند. البته نمی‌توان گفت که میسیونرها وفاداری خود را از دست داده بودند. طرح مدرسه حاکی از تغییر مرکز ثقل اهداف بود

و اندیشهٔ میسیون بازل نیز آن را مجاز شمرده بود، زیرا در ۱۸۱۵ در دعوتنامهٔ "بلومهارت" آمده بود که "مؤسسهٔ میسیونری" بازل قصد آموزش دانش آموزانی را دارد که "به عنوان مروج تمدن نیکوکاری و به منظور اعلام بشارت مسیح برای صلح" به نقاط دوردست عزیمت کنند. (۱۵) به عقیدهٔ بازلی‌ها انتقال تمدن و فرهنگ مغرب زمین یک جزء هماهنگ از مواعظ تبلیغاتی محسوب می‌شد. مغرب زمین و مسیحیت یک واحد تفکیک‌ناپذیر تلقی می‌شدند. بخش بزرگی از مرکز اروپا به حقیقت مسیحیت باور داشت؛ در اوایل قرن نوزدهم نیز به‌وضوح شاهد این مطلب هستیم. میسیون بازل در این مورد بیشتر سعی داشت، ضمن اهمیت دادن به دیدگاه مذهبی در قالب نوع نگرش به جهان، روند تغییرات زمانه را بپذیرد. (۱۶)

عدم پذیرش طرح ساخت مدرسه از سوی کمیته و اخذ تصمیم برای خاتمهٔ کار هیأت ایران کمیته به خاطر دوستان میسیونری حاضر نبود، از اجرای هدف اولیهٔ میسیون مشرق زمین منحرف شود و به تأمین مالی برای کمک در راستای توسعه بپردازد، البته اعضای کمیته به‌عنوان تبلیغ دست به این کار می‌زدند. در دستور جلسهٔ کمیته در ۱۵ ژوئن ۱۸۳۶ این یادداشت مشاهده می‌شود که: هزینهٔ میسیون ایران به طور استثنایی بالا و دامنهٔ کار بسیار محدود است؛ در آنجا ناگزیریم، با احتیاط بسیار و نبوغ سیاسی عمل کنیم و همچنین در حالی که حتی صحبت در مورد مسیحیت را نداریم، باید به طور کامل تابع بزرگان کشوری باشیم که فرزندان آنها را ناگزیر به رایگان آموزش می‌دهیم. (۱۷). پیش از تعطیلات تابستانی "بلومهارت" به مبلغان اعلام کرد که در بازل تصمیمی در مورد سرنوشت نهایی میسیون ایران و قفقاز در حال آماده‌شدن است، و برای پاییز نیز در نظر دارد، نامه‌ای در این مورد بنویسد. (۱۸). او در این نامه به مشکلات مداوم میسیون مسلمانان و عدم کسب توفیق واقعی اشاره داشت، بعلاوه آزمایشی بودن میسیون ایران را مورد تاکید قرار داده و یادآوری کرده بود که "انجمن میسیونری کلیسا" برای هندوستان در پی مبلغانی است که برای تبلیغ مسلمانان [ایرانی] بتوانند به فارسی صحبت کنند. از این اشارات بسادگی می‌شد برداشت کرد که چه تصمیمی پیش روی بازل قرار داشته است، زیرا در کلام "بلومهارت"

خوش‌بینی گذشته و اعتقاد به آیندهٔ میسیون ایران دیگر به چشم نمی‌خورد. اما دوستان میسیون بروز تغییر نظر را در کمیته احساس نکرده بودند. در گزارش سالانه ۱۸۳۶ که در ماه ژوئن به چاپ رسید، میسیون ایران بار دیگر به طور مثبت مورد ارزیابی مفصل قرار گرفت.^(۱۹)

اما درست پس از تعطیلات تابستان کمیته در مورد آیندهٔ میسیون ایران به شور نشست. از اطراف و اکناف به عنوان مثال از طرف "گودل"^۱ و "دوایت"^۲ میسیون‌های آمریکایی^(۲۰) در استانبول، توصیه‌های مختلفی به بازل می‌رسید. اوایل سپتامبر "د. کوتز"^۳، مرد مورد اعتماد بازل در نهضت میسیونری انگلیس که در "انجمن میسیونری کلیسا" نقش رهبری داشت، وارد بازل گردید. رهبری میسیون بازل به طور مفصل با این "کارشناس" که توصیه و تجربه‌اش ارزشمند و محترم بود، به مشورت پرداخت. این دفعهٔ دوم بود که انگلیس می‌توانست در بازل نفوذ کند، زیرا در اغلب موارد که باید تصمیم‌های بلندمدت و جامعی اتخاذ می‌شد، کمیته به توصیه نمایندگان انگلیسی عمل می‌کرد^(۲۱). در ۱۴ سپتامبر جلسه‌ای تشکیل شد که سرنوشت میسیون ایران را معلوم کرد^(۲۲). کمیته تصمیم گرفت، کار میسیون را در سراسر مشرق زمین و همچنین در ایران منحل کند و مبلغان را بازگرداند.

"بلومهارت" طی نامه‌ای که روز بعد نوشت، میسیون‌ها را با خیر ساخت^(۲۳). او اعلام کرد که باید به دلیل عدم موفقیت و تعیین هدفی که به لحاظ ماهیتی غریب است، به کار میسیون خاتمه داد. وی طرح مدرسه را که در ژوئیه به بازل اعلام شده بود، نامناسب تشخیص داد و آن را برای دوستان میسیون غیرقابل قبول ذکر کرد. به نظر "بلومهارت" کار میسیون ایران نسبت به هدفی که در ۱۸۳۳ تعیین کرده بود، هیچ پیشرفتی نداشته است. مدرسه آرامنه، طرح تبلیغ کردها و نیز انجمن انگلیسی که برای پشتیبانی در تبریز در نظر گرفته شده بود، هیچیک به مرحلهٔ شکوفایی نرسیده‌اند، حتی کار خود "هاس" در مدرسه نیز چشم انداز بسیار محدودی در آینده دارد و از این رو نمی‌توان آن را به عنوان نتیجه کار پذیرفت^(۲۴). "بلومهارت" به مبلغان نوشت:

1. Goddell
3. D. Coates

2. Dwight

"ما نمی‌توانیم بپذیریم که صرف تدریس در زمینهٔ منطق، جغرافیا، تاریخ و مواد آموزشی دیگر به شکلی می‌تواند مسلمانان را بیش از وضعی که هم‌اکنون دارند و موقعیتی که پیش از ادامهٔ این آموزشها داشته‌اند، آمادهٔ پذیرش مسیحیت سازد"^(۲۵). بازرس به یک مدرک تجربی اشاره کرد که خود با آن آشنا بود. در هندوستان یک مدرسهٔ میسنوری وجود داشت که معلومات عمومی اروپائیان را در اختیار جوانان هندی قرار می‌داد. دوره‌های آموزشی این مدرسه تنها باعث سرسخت‌تر شدن هندیها شد. بازرس معتقد بود، نتیجهٔ کار مدرسه کاملاً برخلاف آن چیزی است که مبلغان تبریز انتظار داشته‌اند. بعلاوه در طول ۱۸۳۶ معلوم شد که تجدید نظر در حکم مصوب تابستان سال گذشته در روسیه امکان‌پذیر نیست و از این رو میسیون بازل ناگزیر است، به طور قطعی دست از این کار بردارد. هر چند بعدها امیدهایی برای ادامهٔ کار میسیون به وجود آمد و عزیمت میسیون‌ها را به تأخیر انداخت، اما حکم مصوب پاییز ۱۸۳۶ تصمیم کمیته را به طور اصولی تحت تأثیر قرارداد؛ سفر "فاندر" به امپراتوری عثمانی در تابستان همان سال برای میسیون نتیجه منفی به بار آورد^(۲۶).

"بلومهارت" همانطور که از ۲۵-۱۸۲۴ بر افکار مبلغان بازل مسلط گردیده بود^(۲۷)، در کلام خود نیز به طور آشکار از نظریهٔ "میسنونی با ایجاد آمادگی" فاصله گرفت. بازرس در نامه ۱۳ ژوئیه ۱۸۳۶ یادآور می‌شود: "همیشه خوب است که بتوانیم و اجازه داشته باشیم، اقداماتی آرام، صلح‌آمیز و برای ایجاد آمادگی صورت دهیم. کلیهٔ شرایط به روشنی حاکی از همین مطلب هستند و البته نتیجهٔ حاصل از آنها در پایان این است که مسیح مصلوب و مبعوث، و نیز سعادت او را که به بهای گزافی کسب شده است، آشکار و بی‌پروا به عاشقان فریب‌خوردهٔ اسلام عرضه کنیم و اصل را بر این بدانیم که نگران نتیجه تلاشهایمان نباشیم"^(۲۸).

"بلومهارت" کشش خاصی نسبت به "فاندر" داشت. وی همواره بر این مطلب تأکید می‌کرد که چقدر انصراف از موعظهٔ تبلیغاتی دشوار است. "بلومهارت" به قضاوت و نظر "فاندر" اهمیت می‌داد. از این رو "فاندر" نیز نسبت به طرح مدرسه موضعگیری کرد. البته نامهٔ او زمانی به بازل رسید که آنها تصمیم خود را گرفته بودند. "فاندر" حاضر بود، بار دیگر با وجود خطراتی

که او را تهدید می‌کرد، شهادت به خرج دهد و دست به یک آزمایش بزند و طی آن برای تبلیغ علنی در ایران تلاش کند. در همان زمان "فاندر" فهمید که شاید بهتر باشد در هندوستان که مردم آن در مقابل مسیحیت واقع‌بین‌تر هستند، بازتر برخورد می‌کنند و هزینه آن نیز بسیار کمتر است، دست به تبلیغ بزند، زیرا می‌ترسید که اگر نتیجه مورد نظر حاصل نشود (۲۹)، دوستان میسیونری در اروپا دیگر برای دراز مدت از طرح مدرسه حمایت نکنند.

کلام "فاندر" همان استدلال‌های "بلومهارت" است که وی برای تصمیم کمیته ذکر کرده بود. به این ترتیب عوامل مختلفی دست به دست هم دادند و سبب پایان کار میسیون ایران شدند. امکان ناپذیری تبلیغ مستقیم، فرصت‌های مناسب میسیون هندوستان، هزینه هنگفت میسیون ایران و ملاحظه نظر گروه میسیونری چنان اهمیتی پیدا کرده بود که کمیته دست از اقدام آزمایشی ایران کشید (۳۰).

کمیته به دلیل خصومت با آموزش نبود که به کار میسیون پایان داد. در دهه ۱۸۲۰ آن زمان که دوستان میسیونری خواستار حذف آموزش علوم گردیده بودند، "بلومهارت" برای تثبیت این کار در سرای میسیونری، مقاومت بسیار کرده بود. وی مواد درسی اروپایی را "ابزاری یاری‌بخش" می‌دانست، اما امید او از انجام این کار صرفاً موفقیت میسیون نبود. این دانشمند علوم دینی توضیح می‌دهد که: "اما اگر روح خدا به فراوانی بر کلیسای او بیارد، و عید گلریزان جدیدی (عید نزول روح القدس بر پیروان مسیح) را بر شاهدان خود مرحمت کند و قلبش را از هر هراسی بگسلد، در آن زمان و امروز نیز ثابت خواهد شد که دیوارهای "اریحا" (منظور مقاومت مسلمانان است) ناگزیر از ندای پروتستان‌های این خدای آسمانی در هم خواهد شکست" (۳۱). براساس تجربیات ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۶ او معتقد بود که این زمان هنوز برای ایران فرا نرسیده است.

مبلغان "فسخ‌نامه" بازرس را در اوایل نوامبر دریافت کردند. آنها بشدت غافلگیر شدند، زیرا فکر نمی‌کردند کار میسیون ایران به پایان برسد. در اواخر ماه سپتامبر نامه‌ای با پیشنهادهای جدیدی در مورد کار در ایران به بازل فرستاده شده بود (۳۲). مبلغان با واژه‌های تندی در اواسط

نوامبر، این اقدام کمیته را به باد انتقاد گرفته بودند (۳۳). آنها انتظار داشتند، در چنین موردی با آنها مشورت شود و آنها را بسادگی در مقابل یک عمل انجام شده قرار ندهند، زیرا در نامه ماه ژوئیه، "بلومهارت" در نظر داشت با میسیونرها به مذاکره بپردازد. آنها به این دلیل تا این حد متحیر شده بودند که یک تغییر روش ناگهانی در تصمیم‌گیری بازل مشاهده می‌شد؛ آنها احساس می‌کردند که فریب خورده‌اند. ظاهراً اشارات مختلفی که در نامه‌های بازرس وجود داشت، از نظر آنها مخفی مانده بود و شاید هم مبلغان این اشارات را بخوبی برای خود روشن نکرده بودند. میسیونرها با اشاره به آموزشهای سال ۱۸۳۳ که طی آن فضای عمل وسیعی به آنها داده شده بود، بویژه با این قضاوت "بلومهارت" که کل کار میسیون را یک اشتباه می‌دانست، بشدت مخالفت کردند، زیرا بر اساس آن مقررات، تعطیل مدرسه آرامنه و آغاز کار تأسیس یک مدرسه ایرانی در آن زمان اقدامی صحیح تلقی شده بود. آنها سرانجام تاکید کردند که آموزش مواد درسی اروپایی در این دیار با وجود مورد ناموفق "بلومهارت" می‌توانست به نفع میسیون تمام شود.

پاسخ "بلومهارت" فوری رسید. یک روز پس از دریافت نامه از تبریز که با وجود سهل‌انگاری "بلومهارت" در پاسخ به نامه‌ها با سرعت بسیار صورت گرفته بود، بازرس یادداشتی را با لحن تندی به ایران فرستاد. وی در این نامه از "اشاره به موارد نادر" و "شکایت از افراط در تفسیرهای مشکوک" که برخی مبلغان اظهار داشته بودند، صحبت کرده بود. منظور از این اشارات، "هاس" بود که "بلومهارت" دیگر اعتماد چندانی به او نداشت. بازرس بحث در مورد تصمیم کمیته را بشدت رد کرد و خواستار آن شد که مبلغان از این تصمیم اطاعت کنند (۳۴).

برای میسیونرها راه دیگری باقی نمانده بود و آنها نیز به فکر آن نبودند که در مقابل کمیته توفان به راه اندازند. تنها امکان اعتراض آن بود که از خدمت انجمن کناره‌گیری کنند، یعنی همان کاری که "هاس" در پایان میسیون ایران انجام داد. مبلغان دیگر آن را اراده خداوند تلقی کردند و عهده‌دار وظایف جدیدی از سوی کمیته شدند؛ آنها پیش از پذیرش مسئولیت‌های جدید خواسته‌های خود را نیز در بازل مطرح کردند.

سفر "هورنله" و "اشنایدر" به اصفهان در تابستان ۱۸۳۶

پیش از خاتمه کار میسیون ایران "هورنله" و "اشنایدر" در تابستان ۱۸۳۶ به مدت سه هفته به ایران سفر کردند. هدف از سفر، اصفهان بود، زیرا آنها قصد داشتند، به دیدن "دیوید مسرُب" بروند؛ او خادم ارمنی کلیسای پروتستان بود و به میسیون بازل علاقه نشان می‌داد. همچنین این دو میسیونر امید داشتند، براساس طرح میسیون ایران که در ماه مه به بازل فرستاده بودند، میسیونری را برای اقامت شهر اصفهان تشکیل دهند. آنها فکر می‌کردند، چنین مقرّی در جلفای اصفهان به شکوفایی عظیمی دست می‌یابد، طوری که آوازه آن به دوردستها می‌رسد، زیرا این شهر مرکز تجاری مهمی در ایران محسوب می‌شد (۳۵). "جیمز مریک" ۱، میسیونر آمریکایی آنها را تا اصفهان همراهی کرد. وی در این شهر در پی بررسی امکانات تبلیغ مسلمانان بود و آنگاه سفر خود را به شیراز ادامه داد. "مریک" در مه ۱۸۳۷ به تبریز بازگشت و در این شهر با "ولترز" ملاقات کرد. او "ولترز" را از نظر خود آگاه ساخت؛ وی معتقد بود که براساس مشاهداتش و طبق عملکرد میسیون بازل امکان تبلیغ مستقیم وجود ندارد. (۳۶)

مسافران میسیون ایران با مشکلات و زحمات معمول این کشور دست و پنجه نرم کردند. از جمله این مشکلات می‌توان به تفاوت بسیار دما در سرمای شب و گرمای روز، ازدحام مردم، حشرات موذی و ناآرامی در هنگام سفر با کاروان، خطرات بین راه، گرسنگی و تشنگی در مناطق خشک و بی آب و علف و سرعت پایین سفر که از چهار تا پنج مایل (۳۷) در روز تجاوز نمی‌کرد، اشاره کرد. گاه می‌شد که اصلاً مواد غذایی و علوفه کافی در اختیارشان نبود. خود آنها مزورانه تعریف می‌کنند که یک بار به زور و با تحکم از آنها غذا و علوفه گرفتیم و اشاره می‌کنند که ایرانیها فقط به همین شیوه سخن عادت دارند و وقتی این طور با آنها صحبت می‌کنی، هر چه که بخواهی برایت آماده می‌کنند. یک بار "هورنله" راه را گم کرد و شب هنگام از کاروان دور افتاد. او در میان یک برنجزار سرگردان شده بود. در این موقع هفت تیر خود را که همیشه همراه داشت، برداشت و چند شلیک هوایی کرد تا کاروانیان را به سوی خود بکشد و به این ترتیب باردیگر به

کاروان ملحق شد. (۳۸) از اینجا معلوم می‌شود که میسیونرها مسلح بوده‌اند. اما تحمل این همه مشقت و محرومیت ارزش خود را داشت، طوری که خود آنها جا به جا در گزارشهایشان از زیبایی‌های طبیعی، منظره کوههای پوشیده از برف، آسمان ستاره باران شبانه و دره‌های پرآب و حاصلخیز سخنها گفته‌اند. حتی یک بار "هورنله" برای رفع خستگی حاصل از این همه تقلا و زحمت از کوهی کم ارتفاع بالا رفت. (۳۹)

میلغان همان ابتدا به اصفهان نرفتند و سفر خود را با تهران آغاز کردند، زیرا قصد داشتند، توصیه‌نامه‌ای در پایتخت بگیرند و با کسب اطلاع به بررسی امکاناتی که احتمالاً برای تاسیس یک مقرّ میسیونری در تهران وجود داشت، پردازند. از زمان تغییر سلطنت مرکز سیاسی کشور از تبریز به تهران منتقل شده بود و میلغان ناگزیر بودند، به این شهر عزیمت کنند. امکان نداشت بدون توصیه نامه بتوان در ایران اقدام به سفر کرد. بعدها میسیونرها فهمیدند که چنین نامه‌ای به یقین حاکی از قدرت شاه است و با همان برخورد شاهانه مورد احترام و ستایش قرار می‌گرفت. (۴۰) در پایتخت اروپائینی را که با آنها آشنا بودند، از جمله "گراف سیمونیچ"، سفیر روسیه، "دکتر ریاک"، پزشک سفارت انگلیس و دیگران را ملاقات کردند. (۴۱) آنها از توسعه کار تبلیغ منصرف شدند، زیرا برداشتشان غیر از چیزی بود که میلغان از ایرانیها داشتند، به ویژه که استنباط انگلیسی‌ها نسبت به روسها با بدبینی بیشتری همراه بود. آنها فکر می‌کردند که ایرانیها به مسیحیت روی خوش نشان نمی‌دهند و تبلیغ آنها حداقل پس از گذشت نیم قرن امکان پذیر خواهد شد. میسیونرها چندان به چنین قضاوتی معتقد نبودند و فکر می‌کردند، مناسباتی که اروپائیان در تهران مشاهده می‌کنند، با دیگر نقاط کشور متفاوت است و از این رو نمی‌توانند معیار قرار گیرند. هر دو مبلغ بازلی تشکیل یک مقرّ میسیونری را در تهران مردود دانستند، زیرا در تهران با گروههای اروپایی حشر و نشر بسیار داشتند و از این رو ناخواسته جزو اروپائینی محسوب می‌شدند که اغلب آنها را به عنوان یک نظامی می‌شناختند؛ (۴۲) آنها می‌خواستند تا جای ممکن از مناسبات سیاسی فاصله بگیرند. "هورنله" و "اشنایدر" که مدت زیادی در ایران نبودند، با موجودیت غیرسیاسی میسیون در ایران اعتقاد داشتند. (۴۳)

میسونرها علاوه بر اروپائیان به جمع درباریان نیز وارد شدند. آنها با "میرزا صالح"، وزیر جنگ ایران ملاقات کردند. وی طی دو سفر به اروپا زبانهای فرانسه و انگلیسی را فرا گرفته و به "شناخت خوبی از علوم اروپایی" دست یافته بود^(۴۴)؛ "چنین موردی در ایران بندرت رخ می‌داد". مبلفغان از طریق او مطلع شدند که شاه در واقع به تأسیس مدرسه اروپایی علاقه‌مند است، با این حال نمی‌توانستند از هیچگونه حمایتی برای تأسیس چنین مؤسسه‌ای برخوردار گردند. میسونرهای فعال و چالاک که عادت داشتند، طرحهای خود را با فعالیت بسیار به اجرا درآورند، شکایت می‌کردند که: "تو را تأیید می‌کنند، با ابراز رضایت این کار را ضروری و مفید می‌خوانند، اما هیچ اقدامی برای احیای آن به عمل نمی‌آورند."^(۴۵) او می‌گفت، شاه حتی اگر هم بخواهد، در وضعی نیست که بتواند از شما حمایت مالی به عمل آورد. برنامه لشگرکشی به خراسان و بر علیه هرات که در شرف انجام بود، آنقدر پول لازم داشت که دیگر چیزی برای موضوع‌های فرهنگی باقی نمی‌گذاشت و این در حالی بود که پادشاهان ایران نیز هرگز عادت نداشتند، به طور مستقیم به ترویج فرهنگ بپردازند.

در تهران هر دو میسونر از قصر شاهی دیدار کردند و با کمال تعجب متوجه شدند که این ساختمان با شکوه در اثر اهمال و بی‌توجهی از هم پاشیده و رو به نابودی است. "آدم از سربازهای نگهبان با آن سرووضع پاره و کثیفی که داشتند در شگفت می‌ماند، که آخر پادشاه چطور آنها را تحمل می‌کرد؟"^(۴۶) از شکوه و جلال گذشته دیگر چیزی باقی نمانده بود. از مشاهده کل پایتخت با آن کوچه‌های تنگ و کثیفش و آن هوای آلوده و دم‌کرده ناشی از گرمای شدید نیز چنین احساسی به آنها دست می‌داد و از این نظر بسیار خوشحال بودند که می‌توانستند در سفارت انگلستان با آن باغ بزرگ اقامت کنند.^(۴۷) کلیه این مشاهدات با کاروانسراهای مخروبه، جاده‌های خراب، والیان ناتوان و بسیاری از ویرانه‌های این شهر قدیمی که چهره تهران را ترسیم می‌کردند، مؤید برداشتهای آنها از ایران در طول سفر بود. این خطر وجود داشت که مأموران ایران همه اسبهایی را که آنها برای خود فراهم کرده بودند، بی‌توجه به موضوع خرید و فروش برای لشگرکشی به خراسان مصادره کنند و این نقطه اوج حوادث ایران محسوب

می‌شد. میسونرها به سرعت از معرکه گریختند، زیرا اگر مأموران اسبهای آنها را نیز می‌دیدند، همه را با خود می‌بردند. آنها بی‌درنگ از تهران به اصفهان رفتند تا مقاصدشان را عملی سازند. حدود دو هفته در آنجا اقامت کردند. برای آغاز کار در اصفهان ابتدا به خدمت حاکم شهر رسیدند. وی در حالی که روی زمین دراز کشیده و در حال خوردن غذا بود، به آنها خوشامدگفت. از نظر اروپائیان این طرز برخورد، رفتار ناشایستی بود. حاکم با دیدن توصیه نامه از تهران آنها را بسیار مورد احترام قرارداد و پیش از ادامه غذا رفتاری از خود نشان داد که حاکی از یک احترام چاکرمانانه بود. به نظر می‌رسید نشستن بر سر سفره غذا و خوردن و خوراک، تنها مشغولیت زندگی والی شهر است^(۴۸). والی به هیچ وجه به ممنوعیت شرب شراب، واقعی نمی‌گذاشت. بعدها دکتر، آنها را متوجه این مطلب کرد که در اصفهان "شراب، پرخوری و استعمال تریاک" بسیار شایع است^(۴۹). امیر نمی‌خواست چیزی از طرح میسونرهای بازل مبنی بر تأسیس مدرسه‌ای در اصفهان بداند و توضیح داد که اگر از تهران دستوری برسد، شاید برای تغییر موضعی که اتخاذ کرده است، مؤثر افتد. "شی"، سرهنگ انگلیسی که فرماندهی شش هزار سرباز را در اصفهان به عهده داشت، به مبلفغان توصیه کرد که عدم پذیرش حاکم شهر را اشاره‌ای بر عدم‌پذیرش آنها از سوی مردم این شهر بدانند.

میسونرها انتظار چنین چیزی را داشتند، زیرا این پایتخت قدیمی ایران را که نسبت به تبریز در مقابل افراد مدعی انعطاف‌پذیری کمتری به خرج می‌داد، مرکز روحانیت مسلمان و در نتیجه "ظلمات گمراهی"^۱ می‌دانستند؛ به این دلیل بی‌نهایت محتاط و با مراقبت عمل می‌کردند. مبلفغان با روحانیون شهر به گفتگو پرداختند و امید داشتند برای آن که بهانه‌ای برای مقاومت به دست آنها ندهند، هیچیک از قوانین اسلامی را زیر پا نگذارند. یکی از روحانیان بلند مرتبه از آنها خواست که در شهر بمانند، اما آنها این درخواست را جدی نگرفتند، زیرا به هیچیک از ایرانیان

۱. تعبیر زشت و ناروای مذکور عمق کینه مبلفغان بیگانه و در عین حال میزان افسردگی و رنجیدگی آنان را از شکست خود در کشورهای اسلامی (از جمله ایران) نشان می‌دهد. انوار هدایت محمدی (ص) را ظلمات گمراهی خواندن، داورى مؤلف کتاب حاضر، آقای آندراس والد بورگر را تأیید می‌کند که براساس آن (در ص ۷۵ همین کتاب، در سطر ۶) "فاندر" را چنین معرفی کرده است: "با سلوک و روش یک سرباز جنگ صلیبی، مسلمانان را دشمنانی می‌دانست که در ظلمات به سر می‌برند." (م).

اعتماد نداشتند.^(۵۰) انتظار میسیونرها به سرعت به حقیقت پیوست. وقتی معلوم شد که آنها منابع مسیحیت را توزیع کرده‌اند، مردم و معتمدان علیه حضور بازلرها در این شهر از خود مقاومت نشان دادند. در اندک زمانی در بین اهالی شهر ابلاغ شد که وجود این دو غریبه به معنای خطری برای اسلام است و ناپودی آنها عملی پسندیده در راه ایمان و عقیده محسوب می‌شود. یکی از روحانیون تصمیم گرفت، آنها را به قتل برساند. این مطلب به گوش حاکم اصفهان رسید. او با توجه به توصیه‌نامه مبلغان شبها برای محافظت از جان آنها ابتدا سی سرباز و بعد ۱۲ سرباز را مأمور کرد. از همان بدو ورود یک سرباز به طور مداوم در اختیار "هورنله" و "اشنایدر" قرار گرفت. ابتدا این کار از نظر آنها خوشایند نبود، زیرا می‌خواستند به عنوان "فرستاده صلح" (و نه یک عامل جنگ) همراهی شوند. اما به زودی متوجه شدند که این اقدام به طور کلی در این شهر معمول است. با افزایش ناآرامی در شهر، میسیونرها دست به یک اقدام بزرگ زدند و در حضور چهارصد معتم به دیدن "حاجی سید"، با نفوذترین روحانی شهر رفتند. در آنجا خود را در اختیار این روحانی قرار دادند و مورد پرسش و پاسخ قرار گرفتند. آنها سعی داشتند جو پرشور آنجا را تا جای ممکن آرام کنند. با حسن نیت "حاجی سید" آنها توانستند بدون هیچ مانعی این اجتماع را ترک گویند. در گزارش آمده است: "در بازار که می‌رفتیم، خیره خیره با چشم تعقیبمان می‌کردند، داد می‌زدند، می‌خندیدند و فریاد می‌زدند: کتابها اینجایند، فرنگیها! کتاب! آهای! اما هیچکس جرأت نمی‌کرد، به ما دست بزند، با این که ما می‌توانستیم افکار دوزخی را از چهره برخی از آنها بخوانیم^(۵۱)". میسیونرها با این تجربه به قدرت بسیار معتمدان پی بردند؛ آنها می‌توانستند مردم را به هر سو هدایت کنند، بعلاوه برخی از روحانیان قضاوت بی‌نهایت خوبی از آنها داشتند و رفتار هوشیارانه و "آموزش خوب آنها را تا آن حد که می‌توان از یک ایرانی انتظار داشت، مورد تایید قرار دادند."^(۵۲)

مبلغان مشاهده کردند که بر خلاف تهران از عظمت دیرین شهر اصفهان هنوز بقایای بسیاری موجود است و این مایه شگفتی آنها گردید. با وجود خرابیهای قرن ۱۸ مساجد، کاخها و ابنیه قصرها شاهدی بر ثروت و غنای گذشته بودند. "هورنله" در مورد یکی از گزارشهای خود

چنین شرح می‌دهد: "البته هنوز ساختمانهای بسیاری وجود دارند که در عین ویرانی شدید و تدریجی همچنان در زمره یادگارهای شایان توجه هنر معماری و سلیقه ایران باستان محسوب می‌شوند. ساختمان وسیع قصر پادشاهی سابق به همراه دیگر کاخها و بسیاری از مساجد از جمله آنها می‌باشند^(۵۳)". نقاشی های کاخ سلطنتی که زیبایی آنها برای میسیونرها بسیار چشمگیر بود، آنها را به تحسین وامی‌داشت. این گزارش با ستایش فراوان چنین خاتمه می‌یابد: "اینجا نگارخانه‌ای است از معروفترین پادشاهان ایران، در این نقاشی‌ها برخی از نبردهای آنان با ترکها، هندوها و ترکمنها، مناظر شکار، میوه و موضوعهای مشابه به تصویر کشیده شده‌اند. در کاخی که یک سال پیش ساخته شده بود، یک تابلوی نقاشی وجود داشت که تصویر فتحعلی شاه را بر تخت شاهی و در حالی که شاهزاده‌ها و وزرایش گرد او را گرفته بودند، نشان می‌داد. کار این نقاشی همچون همه قسمت‌های داخل کاخ بواقع استادانه و با شکوه تمام، به شیوه شرقی و با نهایت سلیقه انجام شده بود...."^(۵۴)

مبلغان در حین اقامت در اصفهان به شهر جلفا واقع در حوالی آنجا رفتند. شاه عباس بزرگ در قرن ۱۶ عده‌ای از ارامنه را به این شهر منتقل کرده بود، زیرا امید داشت که با کار و کوشش این مردم در زمینه تجارت، وضع اقتصادی کشور بهبود یابد. "یوهانس"، اسقف ارمنی آنجا که از نظر میسیونرها "از روح اچمیادزین در او دمیده شده بود"، به طور علنی با میسیون بازل به مخالفت برخاست و بر علیه آنها به والی شهر شکایت کرد. البته او به دلیل توصیه نامه مبلغان کاری از پیش نبرد. اما برای میسیونرها روشن شد که در شهر جلفا هیچگونه امکانی برای میسیون آنها وجود ندارد. به طور کلی ارامنه در مورد آنها اندیشه مطلوبی نداشتند، زیرا می‌دانستند که تزار می‌خواهد میسیون بازل را از روسیه اخراج کند. از این رو بازلی‌ها را افراد خطرناکی می‌دانستند که شایسته نبود به آنها اعتماد کنند. "دیوید مشرب" که "هورنله" و "اشنایدر" به خاطر او به جلفا آمده بودند، در محل حضور نداشت، طوری که مبلغان نتوانستند با این مرد صحبت کنند؛ پیش از این او از دوردستها وعده‌های بسیاری به آنها داده بود. تنها روزنه کوچک این بود که به بهانه بازدید از مدرسه به مشاهده و بررسی اوضاع پیردازند. دانش آموزان

مدرسهٔ ارامنهٔ جلفا برای کار خود از کتابهایی استفاده می‌کردند که از چاپخانهٔ میسیون در شوشی می‌آمد. (۵۵) به این ترتیب سفر به اصفهان هیچ فایده‌ای برای کار میسیون نداشت. بعلاوه پیش از مراجعت میسیونرها به تبریز و ارسال گزارش به بازل تصمیمی مبنی بر لغو میسیون ایران اتخاذ شده بود. گزارش سالانهٔ ۱۸۳۶ این تجربهٔ منفی را به چاپ رساند و نوشت که بازرس و میسیونرها اشتباه کرده‌اند. در این نشریه آمده بود، این سفر "به خوبی نشان داد که ما و برادران ما بوضوح حال و هوای سابق مردم ایران را مینی بر آن که برای پذیرش کلام الله مناسب به نظر می‌آیند، بیش از حد واقعی ارزیابی کرده بوده‌ایم." (۵۶)

بازگشت مبلغان از تبریز

در زمستان ۳۷-۱۸۳۶ از بازل به میسیونرها دستور داده شد که هر چه سریعتر به موطن خود بازگردند و یا عهده‌دار وظیفه جدیدی گردند. کمیته به دلیل اوضاع مالی خراب میسیون بازل در آن زمان قصد پس‌انداز پول داشت و می‌خواست مخارج ایران را تا جای ممکن کم کند. در بازل ابتدا تصور می‌شد که ممکن است "انجمن آمریکایی"، چهار میسیونر را برای تبریز استخدام کند. اما این برنامه به هم خورد، زیرا این انجمن فقط مسئولیت میسیونری ایران را قبول کرده بود و چون افراد خود را برای این کار در نظر گرفته بود، نمی‌خواست چهار بازلی را به خدمت بگیرد. (۵۷) انگلیسی‌ها، به جای آمریکایی‌ها وارد عمل شدند. "بلومهارت" موفق شد، مبلغان بازل را به خدمت "انجمن میسیونری کلیسا" در آورد. این انجمن به مبلغ نیاز داشت. به "هورنله" و "اشنایدر" و همچنین به "فاندر" و "کرایس"^۱ در شوشی دستور داده شد که در "انجمن میسیونری کلیسا" در هندوستان مشغول کار شوند، "ولترز" به عنوان کمک "هیلدندر"^۲، مبلغ "انجمن میسیونری کلیسا" به سوریه، واقع در آسیای صغیر منتقل شد (۵۸). دستور دیگر "هاس" ابتدا نامعلوم بود، زیرا به بازل دعوت شد تا اختلافات موجود برطرف شوند. در پاییز ۱۸۳۷ قرار

شد مذاکره‌ای در آنجا صورت گیرد؛ اما کمیته به "هاس" گوشزد کرد که از خدمت انجمن بازل دست بردارد، زیرا آنها دیگر نمی‌خواهند از وجود او استفاده کنند و در عین حال مایل نیستند او را مقابل دوستان میسیون "بیرون کنند". "هاس" از این دستور پنهانی اطاعت کرد و سرپرستی یک ادارهٔ کشیشی را به عهده گرفت. (۵۹)

تا بهار سال ۱۸۳۷ هنوز مجموعهٔ کارمندان هیات میسیونری تبریز کامل بود. "هاس" حتی "تیکوگوس" را که انجیل توزیع می‌کرد، به کار گرفت و او را مأمور ترویج کتب مسیحیت در ایران ساخت. این فرد حتی تا اصفهان رفت و در آنجا بشدت توجه همگان را به خود جلب کرد؛ اما با وجود "فرمان" سفیر روسیه مجبور شد، خود را به شکل یک سرباز توپخانه در آورد تا دستکم جان خود را نجات دهد. تجربه‌های این ارمنی یک بار دیگر ثابت کرد که تبلیغ مسیحیت در ایران تا چه حد مشکل است. (۶۰)

"هاس"، "هورنله" و "اشنایدر" پس از تسویه حساب ااثات خانه در اواسط ماه مه شهر را ترک کردند. "هاس" با خانواده‌اش که در این بین پنج نفر شده بودند، از ایران بازگشت. به این دلیل در حسابهای این مبلغ، همیشه وسایل مخصوص نوزاد، مثل تخت بچه مشاهده می‌شد (۶۱). عزیمت "ولترز" به دلیل بیماری مدت‌ها به تعویق افتاد. سرانجام ناگزیر شد، در پاییز پس از تولد فرزندش چند هفته‌ای نیز در تبریز بماند. (۶۲) "ولترز" یک سال قبل برخلاف خواست کمیته ازدواج کرده بود. (۶۳) در اواخر سپتامبر بود که سرانجام توانست از تبریز عزیمت کند.

کتب آموزشی، در، پنجره و وسایل منزل به فروش رسید تا حداقل، قسمتی از هزینه‌ها تامین شود. بقیهٔ سرمایه‌گذاریها از جمله هزینهٔ ساخت اتاق در حیاط نیز ناگزیر مستهلک محسوب می‌شد (۶۴). به این ترتیب کار میسیون ایران به پایان رسید. اشیای مختلف ایرانی در موزهٔ میسیون بازل احتمالاً در همان زمان بازگشت مبلغان به این شهر منتقل شده‌اند. (۶۵)

16. Gollwitzer, H., Geschichte des weltpolitischen Denkens, Bd.1 (Gottingen,1972), S.342
17. ABM K. P. Bd. XIII, S. 122
18. ABM K.B. Bd. IX, S. 67-72, Brief vom 13. Juli 1836
19. M.M. Jg. 1836, S. 402f
20. ABM K.P. Bd. XIII, S. 98
21. Vgl. z.B. auch ABM K.P. Bd. XIV, S. 63, 15. August 1838 beim Ausbau der indischen Mission.
22. ABM K.P. Bd. XIII, S. 137ff
23. ABM K.B. Bd. IX, S. 89-102, Brief vom 15. September 1836
24. Vgl. auch die offizielle Stellungnahme im M.M. Jg. 1837, S. 393
25. ABM K.B. Bd. IX, S. 94, Brief vom 15. September 1836. Vgl. auch M.M. Jg. 1837, S. 397f
26. Vgl. auch ABM K.B. Bd. IX, S. 144ff, Brief vom 24. Februar 1837
27. Vgl. Blumhardts Bemühung im Jahre 1830, die grundsätzliche Kritik an der indirekten Missionsidee zu bekämpfen, M.M. Jg. 1830, S. 375f.
28. ABM K.B. Bd. IX, S. 68
29. ABM FC-4, Persische Mission, Abhandlungen und Tagebücher, Nr. 1 , 2, Pfander und Kreiss. Reisetagebuch, 20. - 22. Juli 1836. Vgl. M.M. Jg. 1837, S. 454ff Persische Mission, 1836, Nr.6, Pfanders Brief vom 11. August 1836
30. Die Kosten der Persienmission waren gemessen am Gesamtbudget der Basler Mission tatsächlich sehr hoch. Im Jahr 1835 gingen gegen 10%, 1836 über 20% sämtlicher Ausgaben nach Persien. Vgl. Jahresberichte im M.M.1833-37. Die Rücksichtnahme auf das Missionspublikum ist belegt in M.M. Jg. 1837, S.397

یادداشتها:

1. ABM FC-4, Persische Mission, 1835, Nr.14, Brief Haas vom 27. Nov. 1835
2. M.M. Jg. 1836, S.401; ABM K.P. Bd.XIII, S.90 (13. Juli 1836)
3. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.1, Haas Brief vom 1.Marz 1836
4. ABM K.B. Bd.IX, S.89-102, Brief vom 15. September 1836
5. ABM K.P. Bd.XIII, S.90 (13. Jan. 1836)
6. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.2, Wolters Brief vom 29. April 1836
7. ABM K.B. Bd.IX, S.89f, Brief vom 15. September 1836
8. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr. 1, Haas Brief vom 1. Marz 1836; Nr.2, Wolters' Brief vom 29. April 1836; Nr. 3, Haas, Hoernles, Wolters und Schneiders Brief vom 24. Mai 1836
9. Vgl. ABM FC-4, Persische Mission, Nr. 3, Haas, Hoernles, Wolters und Schneiders Brief vom 24. Mai 1836
10. ABM K.B. Bd.VIII, S. 49, Brief vom 19. September 1835; M.M. Jg. 1821, S. 171-195
11. ABM FC-4, 3/20
12. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr. 3, Haas, Hoernles, Wolters und Schneiders Brief vom 24. Mai 1836
13. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr. 10, Brief sämtlicher Missionare vom 11. November 1836; Perkins, J., A Residence of eight Years, S. 314
14. Vgl. S.
15. ABM K.P. Bd.I, S,3 (13. November 1815). Vgl. auch M.M. S. 242 und 377, Jg. 1877, S. 17, Jg. 1819 , S. 24, Jg.1822, S. 549f, Jg.1829, S. 354

44. ABM FC-4, Persische Mission, Abhandlungen und Tagebücher, Nr.II, Horenles und Schneiders Reise nach Isphahan und Kurdistan, Juni - Sept. 1836, 1. - 4. Juli
45. ibidem
46. op.cit. 24./25. Juni
47. ibidem
48. op. cit. 16., 17., 26., Juli
49. ibidem. Vgl. auch M.M. Jg. 1837, S. 471f
50. op. cit. 3. August
51. op. cit. 28. Juli. Vgl. Schlatter, W., Geschichte, Bd.I, S. 109,und M.M. Jg. 1837, S. 459ff
52. op. cit. 1. August
53. op. cit. 21. Juli
54. ibidem
55. op. cit. 25. Juli
56. ABM K.B. Bd. IX, S.174, Brief vom 14. März 1837
57. ABM K.B. Bd. IX, S. 97, Brief vom 15. Sept. 1836; S. 145, Brief vom 24.Februar 1837
58. ABM. K. B. Bd. IX, S.98, Brief vom 15. Sept. 1836; S.125,Brief vom 12. Januar 1837; S. 171f, Brief vom 14. März 1837; S. 175f, Brief vom 1. April 1837
59. ABM K.B. Bd. IX, S.150, Brief vom 24. Februar 1837; K.P.Bd.XIV, S.3 (20.Sept. 1837)
60. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.11, Haas Brief vom 30. Dezember 1836; 1837, Nr.1, Haas Brief vom 10. März 1837; und Abhandlungen und Tegebücher,

- ff.Vgl.Schlatter, W., Geschichte, Bd.I, S.137; ABM K.P.Bd.IX, S. 151 über die hohen Kosten der Persienmission.
31. ABM K.B. Bd.IX, S.69, Brief vom 13. Juli 1836
32. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.7, Hoernles Brief vom 30. September 1836
33. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.10, Brief sämtlicher Missionare vom 11. November 1836. Vgl. auch 1837, Nr.3,Wolters Brief vom 5. Mai 1837
34. ABM K.B.IX, S.124f, Brief vom 11. Januar 1837 und S.144ff, Brief vom 24. Februar 1837
35. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr.7, Hoernles Brief vom 30. Sept. 1836
36. Kawerau, P., Amerika und die orientalischen Kirchen, S.281ff; M.M. Jg. 1837, S.492. Vgl. ABM FC-4, Persische Mission, 1837, Nr.5, Wolters Brief vom 2. Juni 1837
37. ABM FC-4, Persisene Mission, Abhandlungen und Tagebücher, Nr. II, Hoernles und Schneiders Reise nach Isphahan und Kurdistan, Juni - Sept. 1836 Vgl. M.M.1837, S.459-499)
38. op. cit., 23. Juni (M.M. Jg. 1837, S.463) und op. cit., 11.Juni 1836
39. op. cit., 19. August und 28. August. Keine Angaben über den von Hoernles bestiegenen Berg möglich.
40. op. cit., 21. Juli
41. ABM FC-4, Persische Mission, 1836, Nr. 7, Hoernles Brief vom 30. Sept 1836
42. Vgl. ABM FC-4, Persische Mission, Abhandlungen und Tagebücher, Nr. III,Reise eines armenischen Kolporteurs nach dem südlichen Persien, Oct. 1836- Feb. 1837,S.11
43. Vgl, Anm. 41

Nr. III, Reise eines armenischen Kolporteurs nach dem südlichen Persien, Oct.1836-
Feb. 1837; zu den Kosten vgl. FC-7,3/9,10, 18

61. ABM FC-7,3/16; zur Abreise vgl. FC-4

62. ABM FC-4, Persische Mission, 1837, Nr.5, Brief Wolters vom 2. Juni und Nr.6,
Brief Wolters vom 20. September 1837

63. Vgl. dazu ABM K.B. Bd.IX, S.54, Brief vom 30. April 1836 mit dem Heiratsverbot
und S.62ff, Brief vom 16 Juni 1836. Vgl. M.M. Jg. 1838, S.378ff

64. ABM FC-7, 3/18, 17, 22; FC-4, Persische Mission, 1837, Nr.6, Brief Wolters vom 20.
September

65. Ziegler, F., Katalog und Beschreibung der Sammlungen im Museum des Mission
hauses zu Basel, S.99-106, Nr.2128,2129, , 2136-2140, 2151, 2152-2155, 2158, 2169,
2170,2176, 2265, 2266, 2268, 2269, 2274-2276, 2289, 2293, 2336

فصل سوم

میسوین بازل و دنیای مشرق زمین

مبلغان بازل نیز، همچون سایر اروپاییانی که موطن خود را ترک کرده و رهسپار ماورای دریاها شده بودند، به مشرق زمین آمدند و با محیطی نامأنوس و غریب روبرو گردیدند. میسیونرها با دنیایی مواجه شدند که عادات زندگی، ارزشهای فرهنگی و مذهبی و مناسبات اجتماعی - سیاسی آن اساساً با آنچه در اروپا مرسوم بود، تفاوت داشت. این تناقض به حدی عظیم بود که ناظر امروزی، مخالفت جدی مبلغان را با ارزشها و ماهیت کشور میزبان، پیامد اجباری اقامت در مشرق زمین می‌داند. برای میسیونرها زندگی در مشرق زمین و بخصوص هدف آنها از میسیونری، در تأمل در رفتار و تصور خاص فردی و نیز بررسی انتقادی آنها در پرتو محیط جدید خلاصه می‌شد، زیرا میسیون به جهان اسلام آمده بود تا به تبلیغ مسیحیت پردازد و این هدف، خود، مستلزم بیشترین تأمل و دقت در انتقال تعالیم مسیحیت از سنت غربی به زبان و شیوه تفکر شرقی بود. بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که مبلغان در مسأله برخورد فرهنگی از تفاهم بسیار حساس و ظریفی برخوردار بوده‌اند.

پس از آن که میسیون بازل کار خود را آغاز کرد، "کریستیان گوتلیب بلومهارت"، بازرس میسیون دستور داد که نوعی رفتار متناقض در برابر ساکنان مناطق غیراروپایی در پیش گرفته شود. با این حال از یک سو آنها را به چشم برادران آینده می‌نگریست، البته با همه ویژگیهای خاص خودشان و مسلم بود که آنان را انسان می‌دانست (یعنی لااقل در آن زمان رفتار غیرعادی

با آنها نداشت، با این وجود همان برخورد نیز جای بحث دارد (و از سوی دیگر یک شرقی را موجودی عاقل می‌پنداشت که قادر به درک مواعظ مسیحیت است و از این رو لیاقت آن را دارد که وقت، انرژی و پول صرفش کنند. وی رابطه میان اروپائیان میسیونر و افراد محلی را با رابطه پدر و فرزندی مقایسه می‌کرد. به این ترتیب نوعی رفتار پدرانه و البته از سر خیرخواهی، رابطه برادری را تحت الشعاع خود قرار می‌داد و احساس برتری، انجام مشارکت و همکاری را دشوار و حتی غیر ممکن می‌ساخت؛ با این حال اگر به غیر اروپائیان واقعا به چشم برادر خود می‌نگریستند و این تنها، کلامی نبود که بر سر زبان بچرخد، این امکان وجود داشت که راهی برای درک فرهنگ بیگانه گشوده شود، زیرا این کار معنای احترام و ارزش دادن به انسانهایی با فرهنگ بیگانه را در برداشت.

البته چنین نشد، زیرا براساس ویژگی اندیشه "بلومهارت"، در پشت هر کار او یک مقصود اصلی و مؤثر نهفته بود. او در پیشداوری خود از دنیای مشرق زمین فکر می‌کرد که دقیقاً می‌داند، دنیای خارج از اروپا چگونه به وجود آمده است و غیر اروپائیان را در قیاس با سنت صدها ساله غرب گرفتار کلیتاً نقایص مذهبی و اخلاقی ممکن می‌دانست. با این که این پیشداوری در دنیای آن روز بسیار رایج بود، اما "بلومهارت" این مسأله را در حد یک خصوصیت حتمی و بالقوه بالا برده بود. کتب "پیه‌تیسیم" با این باور نگاشته شده بودند که دروازه‌های حقیقت مذهبی به روی این مکتب گشوده شده است و رسالت آن ترویج این حقیقت در بین کفار است که آنها را "گمراه شده" و "فریفته و فریب خورده" می‌انگاشت. چنین برداشتی موجب محدود شدن حوزه دید پیه‌تیسیم در مورد فرهنگ‌های ناشناخته شد و چون از پیش حکمی قطعی برای جهانی ناشناخته صادر کرده بود، امکان شناخت معارف جدید و حتی تفاوت‌های ماهیتی فرهنگ‌های ماورای دریاها از این مکتب سلب شد. سنت اروپایی "پیه‌تیسیم" برده‌ای در برابر چشم میسیونرها کشیده بود که دیدشان را تنها به همان سطح محدود می‌کرد و تنها بخشی از واقعیت را در معرض چشمان آنها قرار می‌داد. اگر مبلغان راهی برای رهایی از غرض‌ورزیهای موجود در عقاید "بلومهارت" نمی‌یافتند و نمی‌توانستند فرهنگ مشرق زمین را به دیده نوعی

تحول مستقل، بدیع و بی‌سابقه در روح بشر بنگرند، میسیون مشرق زمین ناگزیر می‌شد، جهان شرق را در آیین گزارشهای میسیون و به اجبار به صورت پراکنده و جزء جزء مشاهده کند. بررسی دنیای غیراروپایی‌ها نقشی بسیار کم اهمیت و جانبی داشت. "بلومهارت" بر مبنای این عقیده که تعالیم انجیل در جهان تثبیت خواهند شد و جهان نیز بر پایه اصول و مبادی آن منطبق خواهد شد، "عالم کفار" را وسیله‌ای برای تفهیم و روشن کردن مشروحو از عقاید ناب و تعصب‌آمیز تاریخی، یعنی گناه آلودگی جهان می‌دانست، به همین دلیل نیز مشاهدات و حقایق از نظر او فاقد هرگونه ارزش ذاتی بودند و در یک چارچوب از پیش تعیین شده جای می‌گرفتند.

از این رو میسیون بازل نیز با اعزام مبلغ به مشرق زمین به هیچوجه قصد نداشت، به طور اساسی و نظام‌مند با جهان اسلام درگیر شود. این میسیون قصد مذاکره نداشت، بلکه در پی امکاناتی برای تبلیغ بود. میسیون بازل می‌خواست مسلمانان را تحت تعالیم مسیحیت قرار دهد و حتی در اندیشه این موضوع نیز نبود که مبلغان میسیون هم به تعالیم غنی و پرباری دست یابند. این میسیون با تمرکز بر نگرش جهانی مرکزیت اروپا که در آن زمان کاملاً بدیهی به نظر می‌رسید و با سلطه جهان‌بینی پیه‌تیسیم که مذهب در آن حاکم بود، درصدد ارتباطی به مفهوم مشارکت و همکاری نبود، در حالی که کشمکش معنوی اسلام و مسیحیت اساساً چنین ارتباطی را می‌طلبید. میسیون بازل به دلیل تاریخ و حوزه مذهبی - معنوی جامعه خود، میسیونری مشرق زمین را با طرحی آغاز کرد که براساس یک "امتیاز اطلاعاتی" یک جانبه به قیاس منطقی می‌پرداخت و در این راه به هیچوجه در نظر نداشت، بر مبنای روش ابلاغ یا اساساً مضمون موعظه، و یا به شکلی هماهنگ با آن در رویدادهای خاص جهان اسلام عمل کند و به بررسی بپردازد.

به این ترتیب کمیته و مبلغان فعالیت خود را با شوق فراوان آغاز کردند. اما دیری نپایید که معلوم شد فاصله آنها تا دستیابی به موفقیت چنان زیاد است که غیرقابل حصول به نظر می‌رسد. از همان آغاز کار مسئولان میسیون متوجه شدند که انجام میسیونری به شیوه مورد نظر

و بدون سازش و مصالحه غیرممکن است، یعنی هیچ مبلفی در مشرق زمین نمی‌توانست به مفهوم کلاسیک دست به تبلیغ بزند، زیرا حاصل این کار قطعاً مرگ بود... به همین دلیل جستجوی شیوه‌های جدیدی که البته مشروط به تغییر موضع باشند، غیرممکن می‌نمود و این درست همان دیدگاه جالبی است که به مورخان استعمار و مسیونری این امکان و این حق را می‌دهد که پاسخ پرسش خود را در مورد تفاهم فرهنگی‌های غیراروپایی مسیون بازل بگویند، زیرا جبر شرایط موجب شد، انجمن بازل نحوه تفکر خود را تغییر دهد. میزان و نحوه این تجدید نظر نشان می‌داد که مسیون بازل تا چه حد قدرت درک و ارزیابی فرهنگ شرق را داراست. مطالعه مجدد و نقد اندیشه‌ها و باورها نطفه ادراک تازه‌ای از جهان را در بینش مسیون بازل بست که به دوره برتری مسلم مردم سفید خاتمه می‌بخشید. پهنه معنوی پیش مسیون بازل به طور کامل مطابق ویژگیهای قرن نوزدهم شکل گرفته بود؛ اما چون انجمن در مشرق زمین با فرهنگی مواجه شد که از جنبه‌های بسیار به فرهنگ اروپایی پهلوی می‌زد و با وجود برتری سیاسی - نظامی اروپا بدون هیچگونه سستی دست از اصول خود برنمی‌داشت، کمیته و مسیونرها ناچار شدند، موجودیت این فرهنگ را تایید کنند و براساس آن دست به اقدامات محتاطانه‌ای بزنند.

کمی پس از آغاز کار در مشرق زمین، وقتی معلوم شد که در آنجا اصلاً نمی‌توان به کار اصلی تبلیغ فکر کرد، کمیته تصمیم گرفت به طور موقت به اموری بپردازد که صرفاً نقش "زمینه‌سازی" داشتند. این امر به معنای انصراف از مواظ مسیونری بود و بدین ترتیب تشکیل کلاس درس برای جوانان ارمنی و بعدها نیز ایرانیان، هدف عمده اقدامات مسیونری آنها را تشکیل می‌داد و ترویج تعالیم مسیح به آینده و به زمانی موکول شد که بیشتر مناسب این کار باشد. البته این فقط راه حلی موقت بود که قرار شد در یک دوره آزمایشی به اجرا درآید. مبلفان می‌گفتند که راه‌اندازی کلاسهای درس تنها کار تبلیغاتی آنهاست، زیرا در ایران غیر از این، موضوع دیگری مطرح نیست و کمیته این توضیح را نپذیرفت. "بازل" حاضر نبود، مستحتمل مخارج مسیونری گردد که به طور علنی و برای زمانی نامعین کار تبلیغاتی را متوقف ساخته بود. از سوی

دیگر مبلفان با ذکر شرایط خاص کشورهای مسلمان در چارچوب پیشنهاد خود می‌خواستند، در ایران کار کنند، زیرا نسبت به آن یک رابطه خاص درونی پیدا کرده بودند؛ بنابراین تا آنجا پیش رفتند که حتی پیشنهاد کردند، انجمن مسیونری در مواردی اندیشه اصلی خود را تغییر دهد؛ اما کمیته از هدف نخستین خود دست نکشید و تنها اجازه انجام یک مرحله آزمایشی را داد تا آنها بتوانند در جریان کار حیطه عمل آن را مشخص کنند. در پایان نیز کمیته با پافشاری بر همان دیدگاه تحت تاثیر روابط و مسیونرها قرار نگرفت و وقتی پی برد که هیچگونه امکانی برای موفقیت وجود ندارد و فقط سخن از "سازگاری روزگار" است، فوری مسیون مشرق زمین را ملغی ساخت.

برخلاف پیشداوریهای "بلومهارت" در ۱۸۱۶، در همان دهه بیست طرح دیگری برای فعالیت‌های مسیونری ارائه شد که نمی‌توان آن را چندان حائز اهمیت دانست، زیرا در همان مراحل اولیه تنها به توضیح راهی برای برقراری تفاهم و ارتباط فرهنگی بسنده کرده بود. این نکته در "دستورالعمل عمومی" ۱۸۲۵ ویژه مسیونرهای قفقاز و نیز در "دستورالعمل عمومی" ۱۸۲۸ مخصوص مبلفان آفریقا که هر دو را "بلومهارت" نوشته بود، به چشم می‌خورد. بازرس طی این طرح مبلفان خود را با کلیه تأکیدهای لازم موظف ساخته بود که در زمینه فرهنگ، جامعه و زبان منطقه تبلیغی خود، با فداکاری و تلاش فراوان به تحصیل و تحقیق بپردازند. کمیته نیز به عنوان مبنای کار، جدیدترین منابع علمی را در اختیار مبلفان مقرر قرار داده بود. در دو "دستورالعمل عمومی" اهمیت بسیاری به تحصیل زبان داده شده و علاوه بر یادگیری زبانهای بومی با نهایت دقت و تلاش ممکن پیش از آغاز وعظ، از مسیونرها خواسته شده بود تا توجه داشته باشند که موضوع فقط به فراگیری واژگان و اشکال آنها محدود نمی‌شود، بلکه آنها باید با نحوه استفاده دقیق واژگان در ترکیب جمله نیز آشنا شوند. با بررسی جزئیات می‌توان به این نکته پی برد که مسیون بازل به طور اصولی با مسأله ارتباط فرهنگی و مشکلات آن آشنا بوده است. از این رو از همکاران خود می‌خواست که نهایت احتیاط و دقت عمل را در ارتباطات زبانی خود به عمل آورند. وی از روی تجربه شخصی می‌دانست که ناهمواریهای بسیاری در این کار وجود

دارد و ممکن است یک ترجمه را به شکست بکشاند، به این دلیل بود که مبلفان کلیه نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا از بروز اشتباه و بدفهمی جلوگیری کنند. وظیفه مبلفان مبنی بر فراگیری زبان و فرهنگ سرزمین میزبان با فلسفه تشکیل کلاسها در سرای میسیونری هماهنگی کامل داشت. دروس ارائه شده نه تنها شامل کلاسهای جذاب آموزش انجیل بود، بلکه آموزشهای علمی به زبانهای قدیمی و مبحث "اصول" را نیز دربر می‌گرفت. دامنه این کلاسها تا بدانجا پیش رفت که میسیونرها حتی در جلسات سخنرانی دانشگاهی نیز شرکت می‌کردند. این نشان می‌دهد که میسیون بازل با مدیریت "بلومهارت" برای حقایق علمی اهمیت خاصی قایل بوده است. با توجه به اهمیتی که ذکر شد در "حیطه انجمن" موضعی یا گرفت که می‌توانست نقطه عطفی را در نگرش بی‌غرضانه نسبت به فرهنگ مشرق زمین به وجود آورد. این نکته نیز نباید فراموش شود که حقایق علمی همواره در بند نوعی قید و شرط بوده، یعنی این آزادی وجود نداشته است که حقایق علمی با باورهای تأیید شده مذهبی مماس شوند.

مبلفان مشرق زمین به وظیفه خود در امر یادگیری زبان و فرهنگ آن سرزمین عمل می‌کردند و اغلب در نخستین سالهای اقامت در آن سرزمین به این مهم می‌پرداختند. اکثر اوقات یک نفر از اهالی بومی را استخدام می‌کردند که زبانهای ارمنی، ترکی - تاتاری، فارسی یا عربی را به آنها آموزش می‌داد. آنها نیز خود با مطالعه ادبیات مشرق زمین بر دامنه این آموزشها می‌افزودند. بعلاوه اغلب به سفرهای تجسسی بسیاری دست می‌زدند که مشاهدات بسیار و شناخت فراوانی برای مبلفان به ارمغان می‌آورد. به این ترتیب به مرور زمان آنها به دانش قابل توجهی دست می‌یافتند که می‌توان به اطلاعات "دیترایش" درباره تاریخ و فرهنگ ارامنه یا اطلاعات "هورنله" در زمینه روابط قومی و زبانی کردستان و نیز به دانسته‌های "فاندر" از الهیات اسلامی اشاره کرد. یادداشت‌های روزانه و نامه‌های میسیونرهای مشرق زمین، گرچه آمیخته با احساس برتری اروپائیان هستند، اما مشاهدات منحصر به فرد بسیاری را شامل می‌شوند که نمایانگر برخی دیدگاهها از زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امپراتورهای ایران و عثمانی هستند.

با وجود گزارشهای میسیون امکان ارائه یک تصویر کلی در یک زمینه خاص میسر نیست. صرفنظر از گزارش "هورنله" از کردها و اطلاعات "دیترایش" از تاریخ ارمنستان، هیچگونه دورنمای منسجمی از یک مسأله فرهنگی وجود ندارد، زیرا هدف اصلی مبلفان در این گزارشها به بررسی امکانات انجام میسیونری معطوف شده بود؛ از این رو مشاهده حقایق "دنیایی و مادی" در این گزارشها کاملاً تصادفی و براساس تجربه مبلفان است. البته در میان این همه مشاهدات کم اهمیت برخی استنباطهای قابل توجه نیز مشاهده می‌شوند که می‌توانند آگاهیهای عمده‌ای درباره اوضاع و تغییر و تحولات مشرق زمین، بویژه در ایران آن زمان به دست دهند؛ اما این نظریات تنها شامل بخش کوچکی از کل اطلاعات میسیونرهاست. از آن گذشته اگر چنین برداشت کنیم که می‌توان از این نوشته‌ها موضوع کشمکش شدید مبلفان با وضعیت کشور میزبان را بیرون کشید، تصور پوچی خواهد بود، زیرا در اندیشه مبلفان همه این مطالب صرفاً از یک اهمیت جانبی برخوردار بوده است، با وجود آن که خود آنها نیز از این امر آگاهی داشته‌اند. مهمترین نتیجه‌ای که می‌توان از میسیون مشرق زمین کسب کرد، همانطور که در کتاب "فاندر"، "میزان الحق"، چاپ ۱۸۲۹ نیز مشاهده می‌شود، این است که اساساً میسیونرها با شرفیان به مذاکره و گفتگو نپرداخته‌اند. اما این کتاب بیشتر نمونه بارزی از کشمکش میان اسلام و مسیحیت است. "فاندر" در این اثر، راه مذاکره را نپیموده، بلکه وارد یک میدان نبرد شده است. وی در این اثر چند صفحه‌ای با در دست داشتن برخی معیارها که از نظر او باید در بردارنده مضمون برحق یک مذهب باشند، مضامین برحقی که تعالیم دو مذهب در گرو آنها شکل گرفته، کوشیده است حقیقت آئین مسیحیت را در برابر اسلام به اثبات برساند. "فاندر" نخست با بررسی مسیحیت نشان می‌دهد که این مسلک می‌تواند نمایانگر یک مذهب حقیقی باشد. سپس از همین موضع اسلام را محک می‌زند، آن را با همان معیارها بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اسلام حقیقت مذهبی را نمی‌شناسد و عاری از هرگونه وحی و الهام الهی است. "فاندر" طی بررسی‌های خود این احساس را برمی‌انگیزد که بی هیچ غرض‌ورزی به مقایسه دو مذهب پرداخته، در حالی که وی در این اثر قضاوتی را نشان می‌دهد که نظیر محاکمه دادگاه است و به

نظر می‌رسد، سرانجام می‌خواهد به منظور متقاعد ساختن مسلمانان به یک نتیجه عقلانی دست یابد. اما او در حقیقت و نیز در عمل فقط تظاهر می‌کند که بر مبنای عینیات بررسی کرده است، زیرا وی بدون اعتراف به این نکته از همان ابتدا طرف مسیحیت را گرفته است، به این معنی که ابتدا موضع خود را تثبیت می‌کند و آنگاه به قضاوت اسلام می‌پردازد و مسلم است که با اعلام مسیحیت به عنوان تنها مذهب واقعی دیگر جایی برای اسلام باقی نمی‌ماند. پرسشهای فوق‌العاده تند و پرخاشگرانه وی از اسلام در خاتمه اثر که دیگر کوچکترین نکته مثبتی هم برای اسلام باقی نمی‌گذارد، تأییدی بر همین مطلب است. از این رو معلوم می‌شود که «فاندر» در پی مذاکره نبوده است، بلکه می‌خواسته با اسلام به مبارزه برخیزد و ملاحظه می‌شود که این کار را نیز کرده است. البته می‌توان گفت که این هم خود نوعی برقراری ارتباط است. از طرفی این حقیقت نیز در این میان قدعلم می‌کند که در شرایط جنگ و مبارزه، شناخت حریف بندرت ممکن می‌شود. از این رو کتاب «میزان الحق» که بیش از هر اثر دیگری ماهیت میسیون بازل را در مشرق زمین نشان می‌دهد، به طور مستند بیانگر ناتوانی میسیونرها در انجام مذاکره و گفتگوی دوستانه و برقراری تفاهم است و به هیچ وجه اشاره به این مطلب ندارد که اگر در پی حقیقت است، ناگزیر باید به موضع مخالف خود نیز میدان دهد و آن را ضمیمه اثر سازد.

سرانجام واکنش روحی و معنوی مبلغان با زندگی ظاهری آنها در ایران هماهنگ است. در اصل مبلغان با زندگی در نوعی «انزوای با شکوه»، چندان به میان جامعه مسلمانان نمی‌روند و همچون اغلب خارجیان ساکن این سرزمین، در محله‌های خاص خود زندگی و فعالیت می‌کرده‌اند، محله‌ای که از اجتماع اهالی محل جدا شده بود. با چند ملاقات با نجبای شهر و یا ارتباط با دانش آموزان، امکان کسب یک دید کلی از دنیای ایران بسیار ضعیف است. یکی دیگر از دلایل جدایی مردم و میسیونرها وابستگی بسیار ضعیف و محدود آنها به اهالی محل بوده است. نیازهای زندگی آنها از اروپا می‌آمد و بابت آن هیچ نگرانی نداشتند. آنان حق نداشتند، به دنبال درآمدی باشند که از طریق ارتباط با مردم حاصل شود. از نظر آنها کار یک «میسیونر» بسیار طاقت فرسا بود. همچنین عقیده داشتند که کار آنها به عنوان معلم زبان انگلیسی و فرانسه

برخلاف کسانی که پزشک یا ساعت‌ساز بودند، باعث ارتباط کمتری با مردم می‌گردید. واقعیت دیگر این است که میسیونرهای بازل از حمایت سفیر روسیه و انگلیس نیز بهره‌مند بودند. آنها تصور می‌کردند از «حمایت مردمی بی‌نیازند و از مساعدت دیپلماتها فاصله درونی دارند، اما نمی‌توان منکر این حقیقت شد که میسیون عملاً بدون حمایت قدرتهای استعماری نابود می‌شد. حتی اگر میسیونرها از توصیه نامه سفرا دست می‌شستند، بدیهی بود که در موارد بحرانی از حمایت خاص ایرانیان بهره‌مند می‌شدند، زیرا اگر قرار بود، حادثه‌ای برای مبلغان رخ دهد، چون ایرانیها با دیپلماتها کاملاً آشنایی داشتند، از اعمال تحریم در آینده می‌ترسیدند، از این رو وقتی قدرتهای استعماری به اجبار ایرانیان را به زانو درآوردند، در نظر آنها از موقعیت ویژه‌ای برخوردار گردیدند، البته اروپائیان به خودی خود نیز از چنین جایگاهی در نزد ایرانیان بهره‌مند بودند.

در منابع اولیه میسیون مسلمانان و بویژه میسیون ایران، دو بخش وجود دارد که نشان می‌دهند، با وجود غرض‌ورزی و تثبیت خط مشی مشخص، یک آگاهی درونی که افق جدیدی را پیش چشم میسیونرها می‌گشاید، در اندیشه آنها ریشه دوانده است.

کمی پس از آغاز میسیونری در مشرق زمین مبلغان دریافتند که شانس موفقیت در امر تبلیغ برای مسلمانان بسیار ضعیف است و حتی می‌توان گفت که اصلاً شانس وجود ندارد. با وجود این میسیونرها حاضر به اعتراف این واقعیت نبودند و فکر می‌کردند، ممکن است، زمانی به یک توفیق ناگهانی دست یابند. جای شگفتی است که امیدواری مبلغان در مواردی تا این حد به طور کاملاً بدیهی، بی‌آن که چندان به بحث در مورد آن پردازند و با وجود آن که همه واقعیتها بر علیه آن شهادت می‌دهند، به یاس مبدل نمی‌شود و به همین دلیل بود که این مشکل عمده در میسیون مشرق زمین هرگز به طور کلی در طول سالهای مأموریت مورد بحث و بررسی قرار نگرفت و همان طور به صورت یک مشکل اساسی باقی ماند. کمیته فقط به همین اکتفا می‌کرد که مبلغان به طور موقت کار «آماده سازی» را از پیش ببرند و قصد داشت مدتی انتظار بکشد و بعد به این مسأله پردازد. انحلال کار میسیون در روسیه تنگنایی در کار میسیون ایران به وجود

نیارود و به اتخاذ تصمیمی مبنی بر توقف کار میسیون ایران منجر شد. خود مبلغان نیز که فقط امیدواری به ایمان و عقیده، نیرو بخش کلیه تلاشهایشان بود، نمی توانستند این وضع علنی را باور کنند، زیرا این شرایط به معنای چشم پوشی از کل کار و در نتیجه درگیری با کمیته بود. با این حال این دو میسیونر متوجه شدند که در حال مبارزه بر سر یک موقعیت از دست رفته هستند. "فاندر" دو سال پس از نگارش کتاب "میزان الحق" طی نامه‌ای از بغداد نظریه‌اش را مبنی بر رویگردانی خود توضیح می‌دهد و در آنجا بار دیگر وظیفه خود را در میسیون تعریف می‌کند. وی خطاب به کمیته می‌نویسد، این وظیفه او نیست که در مشرق زمین ابنیه مسیحی تأسیس کند و وظیفه او صرفاً تبلیغ تعالیم مسیحیت است و دیگر پذیرش یا انکار مسلمانان در حیطه مسئولیت او قرار ندارد. وی طوری برخورد می‌کند که گویی پایان جهان فرارسیده و این وضع نویدبخش رویگردانی کلیه مسلمانان از اسلام است. "فاندر" با استناد به انجیل معتقد است که پیش از تحقق این وضع، شمار معدودی از مسلمانان از این دین برمی‌گردند. وی وظیفه خود را "جذب اولین رویگردانان از اسلام" می‌داند و در این میان تعداد آنها فاقد اهمیت بود. به بیان دیگر "فاندر" از رویگردانی مسلمانان صرف‌نظر کرد و به این ترتیب از هدف اولیه خود دست کشید. اکنون دیگر نظریه او در مورد رفتار میسیونرها با مشرق زمین از اهمیت بسیاری برخوردار بود. در واقع استدلال به قضای الهی، در مواردی علت و هسته اصلی طرز فکر او را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، یعنی نظر "فاندر" در اصل چیزی نیست، جز این نکته که میسیون بازل در مشرق زمین نمی‌تواند به هیچ موفقیتی دست یابد. مطلبی که "فاندر" با تکیه بر الهیات استدلال می‌کند، در ماهیت اندیشه میسیونری ریشه دوانده است.

"هاس"، یکی دیگر از مبلغان نیز حدود شش ماه پس از آغاز کار در تبریز به همین نکته اشاره می‌کند. وی این وضع را به دریای خروشان تشبیه می‌کند که او بخواهد با چند تل شن آن را مهار سازد. وی با این تشبیه تصویری از آگاهی خود را ارائه می‌کرد که در اندک زمان فعالیت در ایران کسب کرده‌است؛ او می‌دید که مبلغان نمی‌توانند حتی به کمترین میزان دنیای اسلام را زیر سؤال ببرند، در نتیجه از روی غریزه و بدون توضیح بسیار، به قدرت درونی موجود در

همبستگی آرام و تزلزل ناپذیری جامعه اسلامی پی برد. اما غریزه‌اش توان گنج‌اندیدن این دریافت درونی را در قالب واژگان به او نبخشید؛ با این حال این اندیشه را در کمیته حاکم ساخت که وی در مرز غیرقابل عبور مغرب و مشرق زمین (که او را ناگزیر ساخته بود به بی‌حاصل بودن هر گونه تلاشی در راه تبلیغ اعتراف کند) جدایی افکنده است.

"هاس" به این نتیجه رسید که بندرت ممکن است یک مسلمان با روی باز نسبت به مسیحیت برخورد کند، زیرا عقاید تعصب‌آمیزی بر افکار مردم حاکم است که موجب می‌شود به هر "فرنگی" که قصد ترویج مسیحیت را داشته باشد، به چشم یک دشمن بنگرند؛ به عنوان مثال می‌توان به اقدام آزمایشی "فاندر" در سال ۱۸۳۲ اشاره کرد که به توزیع منابع آیین مسیحیت در بین مسلمانان شهر تبریز پرداخت و چنان توده گسترده مردم را به خشم آورد که مجبور شد، برای نجات جان خود از معرکه بگریزد. در این مورد و نیز موارد دیگر، روحانیان عامل اصلی تحریک مردم بودند. ابتدا "هاس" انتظار داشت، نجای شهر در برابر دین مسیح وسعت نظر بیشتری از خود نشان دهند، زیرا بسیار به دستاوردهای فنی غرب علاقمند بودند، اما طولی نکشید که متوجه شد، نجبا، درست به دلیل همین برخورد انعطاف‌پذیر خود، در برابر حقیقت مذهب نیز بی‌تفاوت گردیده بودند و به این ترتیب نتوانست به جمع این قشر از مردم ایران نیز راه پیدا کند.

کمیته پس از چهار سال فعالیت آزمایشی تصمیم گرفت میسیون ایران را متوقف سازد، بویژه به این دلیل که کار تبلیغ در روسیه به پایان رسیده بود و مقر تبریز نیز شعبه فرعی مقر شوش محسوب می‌شد. "بلومهارت" تصمیم خود را در مقابل میسیونرها چنین استدلال کرد که میسیون مشرق زمین به هیچ موفقیتی دست نیافته است و با توجه به فرصتهای مناسب برای تبلیغ هندوها در هندوستان و آفریقا تقبل هزینه میسیونرها در مشرق زمین قابل توجیه نیست. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا میسیون بازل اصلاً در آن کشورها و در بین آن مردمانی که از هیچگونه دین یکتاپرستی، آن هم به شکل کاملاً توسعه یافته آن برخوردار نبودند، موفقیتی داشته است؟ اما بعد معلوم می‌شود که انجمن بازل از دهه ۱۸۳۰ به بعد به موفقیتی که بیهوده در مشرق زمین جستجو می‌کرد، در آفریقا و بین هندوهای هندوستان دست یافته است؛

البته در حال حاضر به دلیل عدم ادامه بررسی‌ها در تاریخ گذشته میسیون بازل نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد و امید می‌رود، پس از این اثر که اولین کار در این زمینه و به نسبت جدید می‌باشد، تحلیل‌های دیگری نیز انجام شود. در طول قرن ۱۹ شش سال فعالیت میسیونرهای بازل در قفقاز و چهار سال در ایران به ناگاه اهمیت خود را در آگاهی جامعه از دست داد؛ اما این کمال بی‌انصافی است، زیرا عمده‌ترین تجربه‌هایی که میسیونری در مشرق زمین کسب کرد، از اهمیت بنیادی برای ادامه کار تبلیغ برخوردارند. تا اواسط قرن حاضر رسم بر این بود که تاریخچه میسیون را برای انجمن مسیحی، به دیده مجموعه‌ای از نمونه‌ها می‌نگریستند تا باعث تشویق و ترغیب گردد. اما این نحوه برخورد با تاریخ، شایسته مورخان نیست، با این حال در اینجا اجازه می‌خواهم که به برخی از نظرهای شخصی مؤلف اشاره کنم. به هر حال با وجود تمامی دیدگاه‌های موجود کار انجمن بازل در اولین دهه تشکیل آن دارای امتیازاتی است که موجب شگفتی می‌شود. کار تکمیل تبلیغات با شور و شوق و نوعی اعتقاد به آینده که ناشی از امیدواری به مطالب انجیل بود، صورت گرفت و با توجه به هراس از آینده به نظر می‌رسید که بسیار مؤثر باشد؛ از نظر عدم گرایش میسیون به شرق و ناامنی برخی از مقامات کلیسایی در آن زمان و همچنین ثبات نظر و مشخص بودن هدف که با هیچ مانعی منحرف نمی‌شد، این میسیون شایان توجه ویژه است. همچنین بجاست، با توجه به روند کار میسیون در زمان مدیریت "بلومهارت"، ویژگی عملگرایی را نیز به شاخصهای این انجمن مذهبی بیفزاییم و قدری برداشتهای کوتاه‌نظرانه را در مورد ارزیابی کار انجمن بازل تعدیل کنیم.

قضاوت در مورد کار میسیون در ایران به طور کلی و به طور عمده به وضع زندگی ناظران بستگی دارد. مبلفان در موارد بسیاری برای آن که بتوانند از عقیده خود در مشرق زمین سخن بگویند، دست به کاری فوق بشری می‌زدند. البته اگر ناظری از دور اوضاع میسیون را نظاره کند، چه بسا این سخنان برایش غیر قابل درک و یا حتی بی‌معنا به نظر برسد. در این صورت آرمان‌گرایی برادران بازل بی‌فایده و درست به معنای نوعی خودکشی خواهد بود. تنها در صورتی که ناظر با باورهای عقیدتی مبلفان رابطه پیدا کند و یا همچون نگارنده، خود را در شرایط اصلی

میسیون تصور کند، می‌تواند به درک صحیحی از سخنان، منظورها و اقدامات مبلفان بازل برسد.

از نظر مؤلف شرط برخورد با موضوع میسیونری داشتن چنین احساس و برداشتی از مسأله است. در آغاز کار تنها به این ترتیب می‌توان در این زمینه به دور از هرگونه پیشداوری به یک نگرش صحیح دست یافت، زیرا در این صورت برداشتهای شخص به طور مداوم مورد ارزیابی دو مصحح قرار می‌گیرد که یکی از آنها حافظ تعهد به خود موضوع است و مورد دیگر ناظر تلاش و وظیفه مسلمی است که مورخ برای به تصویر کشیدن رویدادها تا حد ممکن با دقت و عینیتی هر چه بیشتر عهده‌دار می‌شود. در صورت نبود یکی از این دو، تلاش برای رعایت سنجیدگی و اعتدال در این کار برای مورخان کلیسایی و میسیونرها دشوار خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. مأخذ

الف. مأخذ منتشر نشده از بایگانی میسیون بازل (ABM):

1. Archiv der Basler Mission vgl. *Führer zum Archiv der Basler Mission, Südrussland und Persien (besonders Kaukasus 1820-1840)*, Masch.Schr. (Basel, 1980)
2. *Archivmaterial Russland und Persien* (FC-1 bis FC-10, Briefe und Dokumente aus dem Kaukasus 1821-1838 und aus Persien 1833-1837)
3. *Gemischte Briefe (G.B.)*, 1815-1840 (Briefe verschiedener Absender an die Adresse der Basler Mission)
4. *Kopierbücher (K.B.) Bd.I-X* (Briefe des Missionsinspektors an die Missionare von 1821 bis 1838)

ب. مأخذ منتشر شده:

1. Alcock, Th., *Travels in Russia, Persia, Turkey and Greece in 1820-1829* (London, 1831)
2. Blumhardt, Chr.G., *Versuch einer allgemeinen Missionsgeschichte der Kirche Christi, Bd.I-III, 2* (Basel, 1828-1837)
3. Buchanan, C., *Christian Researches in Asia, With Notice on the Translation of the Scriptures in the Oriental Languages* (London, 1811), deutsche Ausgabe: Neuste Untersuchungen über den gegenwärtigen Stand des Christentums und der biblischen Literatur in Asien..., aus dem Englischen übersetzt von M. Chr. G. Blumhardt (Stuttgart, 1813).
4. Buckingham, J.S., *Travels in Assyria, Media and Persia*,... 2 Bde. (London, 1830)
5. Burnes, A., *Voyage de L'embouchure de l'indus a' Lahor, Caboul, Balkh a' Boukhara et retour par La Perse, Pendant les anne'es 1831.32. 33*, trad. par J.-B.B. Eyrie's (Paris, 1835).
6. Chardin, J., *Journal d'un Voyage du Chevalier Chardin en Perse et aux Indes Orientales* (London, 1686).
7. Conolly, A., *Journey to the North of India ... through Russia, Persia and Afghanistan*. (London,

23. Schulthess, J., *Der Schweizerische Christlieb, Höchst merkwürdige Schicksale und preiswürdiges Märtyrertum Joh.Rud. Stadlers*, des Uhrmachers von Zürich, zu Isphahan in Persien, aus den Urkunden gegeben... (Zürich, 1817)
24. Smith, D., und Dwight D.G.O., *Missionary Researches in Armenia*, including a Journey through Asia Minor, and into Georgia and Persia, with a visit to the Nestorian and Chaldean Christians of Oormia and Selmas (New York, 1833), new edition (Lodon, 1834)
25. Stocqueler, H., *Fifteen Month's Pilgrimage through untrodden tracts of Khuisistan and Persia*, in a journey from India to England... performed in the Years 1831 and 1832, 2 Bde. (London, 1832)
26. Stuart, Ch., *Journal of a Residence in Northern Persia and the adjacent Provinces of Turkeyr* (London, 1854)

۲. کتاب‌شناسی

1. Behn, W., *The Kurds in Iran*, a selected and annotated bibliography (London, 1977)
2. Busse, H., *Literaturübersicht über die Geschichte des islamischen Persiens*, Veröffentlichungen 1954-1971, in Historische Zeitschrift, hrsg. von Th. Schieder unter Miwirkung von L. Gall, Sonderheft V. hrsg. von W. Kienast (München, 1973)
3. Spuler, B. und Forrer, L., *Der vordere Orient in islamischer Zeit*, Wiss. Forschungsberichte, geisteswissenschaftliche Reihe, hrsg. von K. Hörn, Bb.21, Orientalistik III (Bern, 1954)

۳. منابع تخصصی

1. Alger, H., *Religion and State in Iran, 1780-1906* (Berkeley/Los Angeles, 1969)
2. Arfa, H., *The Kurds*, an historical and political study (London, New York und Toronto, 1966)
3. Ashraf, A., *Historical obstacles to the development of a bourgeoisie in Iran*, in Cook, M.A. (Hrs.), Studies in the Economic History of the Middle East from the rise of Islam to the Present day (London, 1970)
4. Avery, P., *An enquiry into the outbreak of the second Russo-Persian war 1826-1828*, in Bosworth, C.E., (Herausgeber), Iran and Islam (Edinburgh, 1971)
5. Bausani, A., *Die Perser, Von den Anfängen bis zur Gegenwart*, Urban-Bücher Nr.87 (Stuttgart,

- 1838).
8. Fowler, G., *Three Years in Persia, with traveling adventures*, 2 Bde. (London, 1841)
9. Fraser, J.B., *Reisen und Abenteuer in den Persischen Provinzen an den Ufern des Caspischen Sees*, aus dem Englischen übersetzt (Jena, 1826)
10. (Groves, A.N.), Journal of Mr. Anthony N. Groves, *Missionary, during a Journey from London to Bagdad through Russia, Georgia and Persia*, also a Journal of some month's residence at Bagdad (London, 1831)
11. *History of Persia under Qajar Rule*, translated from the Persian of Hasan-e Fasais Farsnama-ye Naseri, by Heribert Busse (New York - London, 1972)
12. Kämpfer, E., *Am Hofe des persischen Grosskönige*, das erste Buch der Amoenitates exticae, eingeleitet und herausgegeben von W. Hinz, Quellen und Forschungen zur Geschichte der Geographie und Völkerkunde, Bd,7 (Leipzig, 1940)
13. Kasem - Beg, Mirza Alexander, *Allg. Grammatik der türk. tatar. Sprache,...*, mit Zusätzen von J.Beresin, aus d. Russ., herausg. von J.Th.Zenker, (Leipzig und Petersburg, 1848-1849, Neudruck 1981)
14. Keppel, G., *Reise von Indien durch Persien und Russland nach Grossbritannien* (Jena, 1827)
15. *Leben des Missionars Henry Martyn*, aus dem Englischen übersetzt von M. Chr.G.Blumhardt (Basel, 1825)
16. Lundson, Th., *Reise von Indien durch Persien und Armenien nach England* (Jena, 1824)
17. Martyn, H., *Controversial Tracts on Christianity and Mohammedanism* (Cambridge, 1824)
18. McNeill, F., *Memoir of the Right Hon. Sir John McNeill and his second wife Elizabeth Wilson*, by their granddaughter (London, 1910)
19. Pearson, H., *Leben des vollendeten deutschen Missionars Chr.G.Schwartz im südlichen Indien*, aus dem Englischen übersetzt von Mag. Chr.G.Blumhardt (Basel, 1835), 2. Teil vollendet und herausgegeben von W. Hoffmann (Basel, 1846)
20. Perkins, J., *A Residence of eight Yerar in Persia among the Nestorian Christians*, with Notices of the Muhammedans (Andover, 1843)
21. Polo, M., *von Venedig nach China 1271-1292*, neu herausgegeben und Kommentiert von Th.A.Knust (Tübingen, 1972)
22. Schiltberger, J., *Reise in den Orient*, herausg. von A.J. Penzel (München, 1813)

- Bd.14, herausgegeben und verfasst von C. Cahen (Frankfurt a.M.,1968)
22. Jenkins, P., *Villagers as Missionaries*; Wurtemberg Pietism as a 19th Century Missionary Movement, in *Missiology: An international Review*, Vol, VIII, No.4, Oct.1980
23. Joseph, J., *The Nestorians and their Muslim neighbours*, a study of western influence on their relations (Princeton N.J.,1961)
24. Kantzenbach, F.W., *Geschichte des Protestantismus 1789-1848*, Evangelische Enzyklopädie, herausgegeben von H. Thielicke und H. Thimme, Bd.21 (Gütersloh,1969)
25. Kawerau, P., *Amerika und die Orientalischen Kirchen, Ursprung und Anfang der amerikanischen Mission unter den Nationalkirchen Westasiens*, Arbeiten zur Kirchengeschichte, begründet von K. Holl und H. Lietzmann, herausgegeben von A. Aland u.a. Bd.31 (Berlin, 1958)
26. Kazemdah, F., *Russia nad Britain in Persia, 1864-1914*, a study in imperialism, Yale Russian nad East European Studies 6 (New Haven-London, 1968)
27. Kellerhals, E., *Der Islam, seine Geschichte, sein Leben, sein Wesen* (Basel,1956)
28. Kelly, J.B., *Britain and the Persian Gulf 1795-1880* (Oxford,1968)
29. Kinnane, D., *The Kurds and Kurdistan* (London-New York,1964)
30. Lambton, A.K.S., *Persia, Breakdown of Society*, in the Cambridge History of Islam, ed. by P.M.Holt, A.K.S. Lambton, B. Lewis, Vol.1 (Cambridge, 1970), S. 430-468
31. Lehmann, A., *Es begann in Tranquebar*, Die Geschichte der ersten evangelischen Kirche in Indien (Berlin, 1956)
32. Lehmann, H., *Pietismus und weltliche Ordnung in Württemberg vom 17. Jahrhundert bis 20. Jahrhundert* (Stuttgart, 1969)
33. Lyko, D., *Gründung, Wachstum und Leben der evangelischen christlichen Kirchen in Iran*, in Oekumenische Studien, herausgegeben von E. Benz, Bd.V (Leiden-Köln,1964)
34. Müller, C.D.G., *Die Kirchen der orientalischen Orthodoxie*, Die Kirche in ihrer Geschichte, Lieferung D 2 (Göttingen, 1981)
35. Nikitine, B., *Les Kurds, Etude sociologique et historique* (Paris, 1965)
36. Oehler, W., *Geschichte der deutschen evangelischen Mission* (Baden-Baden, 1951)
37. Powell, A.A., *Maulana Rahmat Alla Kairanawi and Muslim - christian Controversy in India in the mid 19th century*, in *Journal of the Royal Asiatic Society*, Jg. 1976 (London, 1834ff), S.42ff.

- 1965)
6. Braun, H., *Geschichte Irans seit 1500*, in *Handbuch der Orientalistik*, 1. Abteilung, Der Nahe und Mittlere Osten, Bd.VI, Geschichte der islamischen Länder, 3. Abschn., Neuzeit, S., 98-184 (Leiden-Köln, 1959)
7. Brockelmann,-, *Geschichte der islamischen Völker und Staaten* (München und Berlin, 1939)
8. *Cambridge History of Iran, the*, Bd.I, IV,V (Cambridge, 1968ff)
9. Daniel, N., *Islam, Europe and Empire* (Edinburgh, 1966)
10. *Encyclopaedie des Islams, Geographisches, ethnographisches und biographisches Wörterbuch der muhammedanischen Völker*, hrsg. von Th. Houtsma u.a., Bd.1-4 (Leiden-Leipzig, 1913-1934), Ergänzungsband (Leiden-Leipzig,1938)
11. *Encyclopedie de l'Islam, nouvelle edition*, par E.Douzci, B.Lewis, Ch. Pellat u.a. (engl. Ausgabe: The Encyclopaedia of Islam, new edition, by H.A.R.Gibb,B.Lewis, E.Douzci) (Leiden-London- Paris, 1960ff)
12. Ende, W., *Die Mullahs und die Macht, Zur Rolle der Schia in der Geschichte Irans*, in *Journal für Geschichte* 1.Nr.4 (September 1979) S.2-7
13. Entner, M.L., *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*, Univ. of Florida Monographs, Social Science, No.28 (Gainesville/Florida, 1965)
14. Ekbal, K., *Der Briefwechsel Abbas Mirzas mit dem britischen Gesandten MacDonal Kinnir in Zeichen des zweiten russisch-persischen Krieges (1825-1828)*, ein Beitrag zur Geschichte der persisch-englischen Beziehungen in der frühen Kadscharenzeit, Diss. (Kiel, 1976)
15. Gabriel, A., *Die Erforschung Persiens, Die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens* (Wien, 1952)
16. Gabriel, A., *Religionsgeographie von Persien* (Wien, 1971)
17. Hinz, W., *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert* (Belin,1936)
18. Hoffmann, R., *Zur missionarischen Aktivität der christlichen Kirchen seit dem Ende des 18.Jahrhunderts*, Zeitgeschichtliches Magazin, Mai 1974 (Salzburg, 1974)
19. Hurewitz, J.C., *Diplomacy in the Near and Middle East*, 2 Bde. (Princeton N.J.,1956)
20. Islam, der, *Die islamischen Reiche nach dem Fall von Konstantinopel*, Fischer Weltgeschichte, Bd.15, herausgegeben von G.E. von Grunbaum (Frankfurt a.M.1971)
21. *Islam, der, Vom Ursprung bis zu den Anfängen des Osmanenreiches*, Fischer Weltgeschichte,

از سری مباحث کشورها و سازمانهای بین‌المللی

۱۱۰. **لیبی**
کردآوری و تنظیم ذوالفقار امیرشاهی چاپ اول: ۱۳۷۷ / صفحه ۹۸ / ۳۰۰۰ ریال
۱۱۱. **لائوس**
کردآوری و تنظیم عباس نوازانی / چاپ اول: ۱۳۷۷ / صفحه ۱۱۰ / ۲۳۰۰ ریال
۱۱۲. **گابن**
کردآوری و تنظیم احمد سبحانی / چاپ اول: ۱۳۷۷ / صفحه ۱۳۲ / ۳۷۰۰ ریال
۱۱۳. **ارمنستان**
کردآوری و تنظیم جلیل روشندل - رافیک قلی‌پور / چاپ اول: ۱۳۷۷ / ۳۳۲ صفحه / ۷۰۰۰ ریال
۱۱۴. **آلمان**
کردآوری و تنظیم علی رحمانی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۲۰۴ صفحه / ۱۲۵۰۰ ریال
۱۱۵. **نِیجر**
کردآوری و تنظیم حسن علی‌بخشی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / صفحه ۱۹۶ / ۷۰۰۰ ریال
۱۱۶. **دانمارک**
کردآوری و تنظیم نفیسه چیتری / چاپ اول: ۱۳۷۸ / صفحه ۱۵۸ / ۵۶۰۰ ریال
۱۱۷. **برونئی دارالسلام**
کردآوری و تنظیم محمد مهدی شهریاری / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۱۲۶ صفحه / ۲۵۰۰ ریال
۱۱۸. **سومالی**
کردآوری و تنظیم علی قعشی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۹۶ صفحه / ۲۵۰۰ ریال
۱۱۹. **یونان**
کردآوری و تنظیم سیدحسین ذوالفقاری - امیرمسعود لجنجادی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۲۱۲ صفحه / ۷۵۰۰ ریال
۱۱۰. **فدراسیون روسیه**
کردآوری و تنظیم الهه کرلانی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۳۱۸ صفحه / ۱۱۵۰۰ ریال
۱۱۱. **کامبیا**
کردآوری و تنظیم علی‌اکبر رضایی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / صفحه ۹۴ / ۲۵۰۰ ریال
۱۱۲. **سریلانکا**
کردآوری و تنظیم فاطمه استقامت / چاپ اول: ۱۳۷۸ / صفحه ۲۰۸ / ۷۵۰۰ ریال
۱۱۳. **پاناما**
کردآوری و تنظیم شیده شادلو و شهره شادلو / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۱۲۶ صفحه / ۲۸۰۰ ریال
۱۱۴. **مراکش**
کردآوری و تنظیم مرتضی مختاری امین / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۳۳۲ صفحه / ۸۵۰۰ ریال
۱۱۵. **گرجستان**
کردآوری و تنظیم پروین معتمدی کوردزی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۳۳۲ صفحه / ۱۲۰۰۰ ریال
۱۱۶. **شورای همکاری خلیج فارس**
کردآوری و تنظیم علی‌اصغر قاسمی نراقی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۳۷۲ صفحه / ۱۴۰۰۰ ریال
۱۱۷. **غنا**
کردآوری و تنظیم رامین زارع / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۱۰۲ صفحه / ۳۷۰۰ ریال
۱۱۸. **ایرلند**
کردآوری و تنظیم رضا حسین‌پور تروانی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۳۳۶ صفحه / ۸۵۰۰ ریال
۱۱۹. **اتحادیه اروپا**
کردآوری و تنظیم محمود مسائلی / چاپ اول: ۱۳۷۸ / ۵۲۲ صفحه / ۱۸۵۰۰ ریال

به زودی منتشر خواهد شد:

شورای همکاری خلیج فارس - هند - چاد - ترکمنستان با ویرایش جدید

38. Ramazani, R.K. *The foreign Policy of Iran, 1500-1941* (Charlottesville/Va, 1966)
39. Röhrborn, K.-M., *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*, Studien zur Sprache, Geschichte und Kultur des islamischen Orients, Beihefte zur Zeitschrift "Der Islam", herausgegeben von B. Spuler, Neue Folge Bd.2 (Berlin, 1966)
40. Sarkhoo, S., *Die Grundstruktur der sozioökonomischen Organisation der iranischen Gesellschaft in der ersten Hälfte des 19. Jahrhunderts*, Diss. (Münster, 1975)
41. Schick, E., *Vorboten und Bahnbrecher*, Grundzüge der evangelischen Missionsgeschichte bis zu den Anfängen der Basler Mission (Basel, 1943)
42. Schuster - Walser, S., *Das safawidische Persien im Spiegel europäischer Reiseberichte (1502-1722)*, Untersuchungen zur Wirtschafts - und Handelspolitik (Baden -Baden und Hamburg, 1970)
43. Steiner, P., *Hundert Jahre Missionsarbeit*, zur Erinnerung an das hundertjährige Bestehen der Basler Mission 1815-1915 (Basel, 1915)
44. Stewart, J., *Nestorian Missionary Enterprise*, the story of a church on fire (Edinburgh, 1928)
45. Sykes, P., *A History of Afghanistan*, 2 Bde, (London, 1940)
46. Sykes, P., *A History of Persia* (London, 1958, 2.Aufl. 1968)
47. Trautwein, J., *Religiosität und Sozialstruktur*, untersucht anhand der Entwicklung der württembergischen Pietismus, Calwer Hefte zur Förderung biblischen Glaubens und christlichen Lebens, herausgegeben von G. Hennig (Stuttgart, 1972)
48. Vander Werff, L.L., *Christian Mission to Muslims, The Record, Anglican and Reformed Approaches in India and the Near East 1800-1938*, The William Carey Library Series on Islamic Studies 1/1 (South Pasadena/Calif., 1977)
49. Vine, A.R., *The Nestorian churches* (London, 1937), Neudruck (New York, 1980)
50. Waterfield, R.E., *Christians in Persia, Assyrians, Armenians, Roman Catholics and Protestants* (London, 1866)
51. Watson, R.G., *A History of Persia, form the Beginning of the nineteenth Century to the Year 1858...* (London, 1866)
52. Westman, K.B., Sicard H.V., *Geschichte der christlichen Mission* (München, 1962)
53. Wright, D., *The English amongst the Persians during the Qajar Period 1787-1921* (London, 1977)

کتابهایی که به زودی منتشر خواهد شد:

✕ مباحث سیاسی

فریبهای عمدی

«حقایق درباره روابط آمریکا و اسرائیل»

ترجمه محمدحسین آهوئی

طالبان

«جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان»

ترجمه دکتر نجله خندق

ژئوپلیتیک جدید ایران: از قزاقستان تا گرجستان

سیدعطا تقوی اصل

✕ مباحث پایه

مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت - ملت در قرن بیستم

ترجمه امیر مسعود اجتهادی

✕ کلیات

تحولات منطقه بالکان و آینده بوسنی و هرزگوین

به اهتمام محمد قدس

✕ مباحث حقوق بین الملل

دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران

به اهتمام اسحق آل حیب

In the Name of God

*The German Missionaries
in Iran*

Authorship:
Andreas Waldbürger

Translated by:
Ladan Mokhtary
Hossayn Razawy - Ali Rahmani

*The Institute for Political & International Studies
Tehran - 2000*